



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

نقد و بررسی

شبّهات ناصر القفاری دربارهٔ

اندیشه مهدویت (۲)

چکیده

یکی از کتاب‌های مفصل و مورد توجهی که در سال‌های اخیر در نقد اعتقادات شیعه نوشته شده است، کتاب *اصول مذهب الشیعة الامامية الاثنا عشریة، عرض و نقد* نوشته دکتر ناصر القفاری است. در این کتاب، همه باورهای شیعه و از جمله اندیشه مهدویت، مورد تهاجم قرار گرفته است. کوشیده‌ایم در سلسله مقاله‌هایی، به شبهه‌های این کتاب درباره اندیشه مهدویت پاسخ دهیم. در بخش دوم این سلسله مقالات، ده شبهه درباره حیات مادر امام مهدی و چگونگی تولد آن حضرت، نقل و سپس نقد خواهند شد.

واژگان کلیدی

امام مهدی ، شبهات، ناصر القفاری، اصول مذهب الشیعة، غیبت، نرجس.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شبهه هجدهم

قصه مهدی در کتاب‌های شیعه، قصه عجیبی است که خیال، رشته‌هایش را یافته و در ترسیم رخ‌دادهایش به نهایت خود رسیده و به افسانه‌ای بزرگ تبدیل شده است. افسانه‌ای که عقل و فطرت‌های سالم، آن را نمی‌پذیرند، تا جایی که بیشتر فرقه‌های شیعی معاصر شکل‌گیری آن، آن را انکار کردند. ما در این‌جا، چارچوب کلی این موضوع را بررسی می‌کنیم و به مباحثی چون چگونگی اختیار شدن مادر مهدی پنداری توسط حسن، ولادت مهدی، مخفی شدن او، بازگشت او و سیره او می‌پردازیم.

کتاب‌های شیعه، رخ‌دادهای جریان پیوند حسن با مادر مهدی را هم‌چون قصه‌های هزار و یک شب ترسیم کرده‌اند. چنان‌که کتاب‌های شیعه تصویر کرده‌اند، حسن عسکری کنیزی را با علم غیبی که از همگان پوشیده است اختیار کرد. او خادمش را به بازار کنیزفروشان می‌فرستد. همچنین اوصاف کنیز، نوع لباسش، سخنی که هنگام خریده شدنش به زبان جاری می‌کند و اتفاقاتی که هنگام معامله می‌افتد را برایش شرح می‌دهد. نامه‌ای نیز به زبان رومی به او می‌دهد تا آن را به کنیز بدهد. وقتی کنیز نامه را می‌بیند بسیار گریه می‌کند و بر آن دست می‌کشد. وقتی خادم تعجب می‌کند، کنیز هویت خود را آشکار می‌کند. او می‌گوید که ملیکه، دختر یوشع، پسر قیصر پادشاه روم است و داستان زندگی‌اش را باز می‌گوید و موانعی را که پیش روی ازدواجش با خواستگارانیش پیش آمده به یاد می‌آورد. هم‌چنین می‌گوید که در خواب دیده که پیامبر خدا او را از مسیح خواستگاری می‌کند و به او می‌گوید: «ای روح الله! من آمده‌ام از وصی تو دخترش ملیکه را برای این پسرم خواستگاری کنم» و با دستش به ابومحمد (حسن عسکری) اشاره کرد.

سپس بارها خواب می‌بیند، تا آن‌جا که در عالم خواب، مادر حسن عسکری به همراه مریم دختر عمران و هزار کنیز بهشتی به ملاقات او می‌روند و مریم به او می‌گوید: «این بانوی زنان، مادر همسر تو ابومحمد است.» پس مادر مهدی او را در آغوش می‌گیرد. او می‌گیرد و از این‌که حسن عسکری به دیدارش نمی‌رود، شکایت می‌کند، ولی مادر حسن به او می‌گوید: «پسرم محمد تا زمانی که تو به خداوند مشرک هستی به دیدار تو نمی‌آید.» سپس ماجراهای قصه اتفاق می‌افتد تا آن‌جا که او در اثر این رویاها اسلام می‌آورد و دیدارهای حسن عسکری در عالم رویا آغاز می‌شود.

سپس ماجرای اسیر شدنش به دست مسلمانان را بیان می‌کند. او می‌گوید که برای پوشیده ماندن رازش، خود را نرجس نامیده و از مالکش خواسته او را جز به کسی که مورد رضایتش است - کسی که به او در خواب ویژگی‌های الهام شده - نفروشد. پس از آن به حسن می‌رسد و این دیدار برای او تازگی ندارد؛ زیرا او را می‌شناسد و پیش از این در عالم رویا با او دیدار کرده است. پس به او بشارت می‌دهد که فرزندی خواهد آورد که شوق و غرب دنیا را خواهد گرفت و جهان را، از عدل و داد سرشار خواهد کرد.^۱

نقد و بررسی

درباره این ادعای قفاری که بیشتر شیعیان معاصر تولد امام مهدی، منکر ولادت بودند، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد.^۲ اما درباره روایت مربوط به مادر امام مهدی باید گفت با وجود این که نویسنده یاد شده، به صورت شفاف انتقاد خود بر این روایت را بیان نکرده است، به چه دلیل آن را نپذیرفتنی می‌داند؟ در این باره دو احتمال وجود دارد: نخست این که آن چه باعث انکار ایشان شده است، غیرعادی بودن ماجرای است که در این روایت بیان شده است. این مطلب را می‌توان از این تعبیر ایشان دریافت. در ادامه درباره کیفیت بارداری حضرت نرجس می‌نویسد: «و اما حملها بالمهدی فاغرب و اعجب.» گویا به صورت غیرمستقیم می‌خواهد این ماجرا را به دلیل غیرطبیعی بودنش در نظر مخاطب سست جلوه دهد. هم‌چنان که از تشبیه این ماجرا به داستان‌های هزار و یک شب نیز پیداست.

احتمال دوم این است که آن چه آقای قفاری را به انکار این ماجرا واداشته این است که در آن، از آگاهی امام هادی از غیب سخن گفته شده است: «فاختیار الحسن العسکری للجاریة التي ینسون لها الولد قد تم عن درایة بالغیب المستور.»

در نقد این دو مدعا باید چند نکته را بیان کرد و گفت:

۱. مناسب بود آقای قفاری که جریان تولد امام مهدی را شبیه قصه‌های هزار و یک شب خوانده است، به طور شفاف بیان می‌کرد که به نظر ایشان، مرز میان حقیقت و افسانه چیست و با چه معیاری می‌توان واقعیت‌ها را از داستان‌های دروغین بازشناسی کرد. آیا آن چنان که او پنداشته، هر رخدادی که برخلاف روال عادی و به ظاهر عجیب بود را می‌توان به همین بهانه، قصه‌های هزار و یک شب خواند؟ بد نیست برای شناختن قدر و اندازه معیار آقای قفاری، نظری گذرا به قرآن کریم بیفکنیم. در آغاز قرآن و در آیات نخستین سوره بقره، داستان حضرت آدم آمده است. این که خداوند آدم را از گل آفرید و در او از روح خود دمید و او به انسانی زنده تبدیل شد. این که حوا از آن آفریده شد و این که جایگاه او در ابتدا بهشت بود و با فریب شیطان به زمین هیبوط کرد. پس از سوره بقره، در آیات آغازین سوره آل عمران، داستان حضرت مریم آمده است که هرگاه زکریا در محراب بر او وارد می‌شد. نزد او از غذاهای بهشتی می‌دید و فرشتگان با مریم

سخن می‌گفتند و به او بشارت می‌دادند که خداوند او را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان عالم برتری داده است. باز به او نوید دادند که خداوند به او پسری عنایت می‌کند. پس او بدون داشتن همسر باردار شد و با فاصله نه‌چندان زیادی، داستان اصحاب کهف آمده است که به خوابی طولانی فرو رفتند. آنها سیصد و نه سال، بدون این که در این مدت طولانی غذایی بخورند و آبی بنوشند، هم‌چنان زنده و سالم ماندند. اینها پاره‌ای از ده‌ها رخ‌داد عجیب و غریب و به ظاهر باورنکردنی است که به گواهی قرآن، در گذشته تاریخ اتفاق افتاده است و در آن هیچ تردیدی نیست. آقای قفاری و هم‌فکرانش نیز چاره‌ای جز فرود آوردن سر تسلیم در برابر آن ندارند. حال اگر ملحدی داستان‌های یاد شده و داستان‌های مشابه را به بهانه غرابت آن، قصه‌های هزار و یک شب بخواند، آقای قفاری به او چه پاسخ خواهد داد و در برابر او چه موضعی خواهد گرفت؟ مگر نه این است که داستان حضرت یوسف که قرآن از آن به عنوان احسن‌القصص یاد کرده است، با یک خواب شروع می‌شود و با تفسیر و تعبیر همان خواب پایان می‌یابد. در میان آن، خواب پادشاه است که داستان را جذاب‌تر و خواندنی‌تر می‌کند و به تعبیر دیگر، محور تمام قصه رویاست. آقای قفاری چه تحلیلی از این داستان ارائه می‌دهد و در برابر آن، چه موضعی می‌گیرد؟ آیا به خود حق می‌دهد که به دلیل غرابت این داستان و یا محور بودن روایا، آن را انکار کند. آیا اگر ملحدی چنین کرد، او را معذور می‌دارد و حق به جانبش می‌خواند؟ البته روشن است که آقای قفاری نمی‌تواند با این استدلال که داستان‌های یاد شده در قرآن آمده، اما جریان مربوط به امام مهدی در قرآن نیامده، ماجرای مربوط به آن حضرت را انکار کند؛ زیرا در این صورت، اولاً تمام استدلال آقای قفاری برای ساختگی بودن این ماجرا، ذکر نشدن آن در قرآن است و نیاز به توضیح نیست که شیعیان نیز مدعی وجود این داستان در قرآن نیستند. ثانیاً اهل تحقیق نیک می‌دانند که بسیاری از باورهای تردیدناپذیر مسلمانان در قرآن نیامده است. بنابراین، نبودن یک مسئله در قرآن را نمی‌توان دلیل بی‌اساس بودن آن پنداشت.

۲. خوب است آقای قفاری که با ژست روشن‌فکرمانه داستان مورد نظر را افسانه و قصه هزار و یک شب می‌خواند. نظری گذرا به منابع اهل سنت بیفکند تا ببیند دانش‌مندان بزرگ اهل سنت در

نقل چنین ماجراهایی اگر از شیعه سبقت نگرفته باشند از آنها عقب‌تر نیستند و اگر به این بهانه بتوان چیزی را انکار کرد، بسیاری از باورهای اهل سنت، از تیغ تیز نقد در امان نخواهد ماند. برای نمونه، فخر رازی، مفسر بزرگ اهل سنت، درباره کرامات عمر چنین می‌نویسد:

روایت شده است که رود نیل در عصر جاهلیت هر ساله یک‌بار از جریان می‌افتاد و تا دختر زیبارویی در آن انداخته نمی‌شد به جریان نمی‌افتاد. در دوره اسلام عمرو بن عاص این ماجرا را به عمر گفت و عمر بر روی سفالی چنین نوشت: «ای نیل! اگر به فرمان خداوند جاری بودی، پس جاری شو و اگر به امر خود جاری بودی، ما را به تو نیازی نیست.» این سفال به نیل انداخته شد و رود به جریان افتاد و از آن پس دیگر از جریان بازنیستاد.^۲

و باز می‌نویسد:

در مدینه زلزله‌ای رخ داد. عمر با تازیانه خود بر زمین زد و گفت: «به اذن خداوند بایست.» پس زمین از حرکت بازایستاد و از آن پس در مدینه زلزله‌ای رخ نداد. بعضی از خانه‌های مدینه آتش گرفت. عمر بر سفالی نوشت: «ای آتش! به اذن خداوند خاموش شو.» آن سفال را در آتش انداختند و بلافاصله خاموش شد. روایت شده است که سفیر پادشاه روم به قصد ملاقات با عمر، به شهر وارد شد و از خانه او پرسش کرد و گمان می‌کرد خانه او مانند قصر پادشاهان است. به او گفتند که خانه او چنین نیست و او اکنون در بیابان در حال خشت‌زنی است. سفیر به بیابان رفت و عمر را در حالی که تازیانه‌اش را زیر سرش گذاشته و بر روی خاک خوابیده بود، مشاهده کرد. از این وضعیت تعجب کرد و گفت: «اهل مشرق و مغرب از این می‌ترسند، در حالی که او این چنین است.» سپس با خود گفت: «من او را می‌کشم و مردم را از دستش راحت می‌کنم.» تا شمشیر را بلند کرد خداوند از زمین دو شیر بیرون آورد. آنها به سوی او حمله بردند. او ترسید و شمشیرش را انداخت. عمر از خواب بیدار شد و چیزی ندید و از او سؤال کرد. سفیر جریان را شرح داد و سپس اسلام آورد.^۳

این، و نمونه‌های دیگر مواردی است که دانش‌مندان اهل سنت آن را پذیرفته و در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند که به روشنی نشان می‌دهد که معیار پذیرش یک پدیده، عادی بودن آن نیست و نمی‌توان به دلیل غرابت چیزی، آن را انکار کرد.

احتمال دوم این بود که آن‌چه باعث شده است آقای قفاری داستان مادر امام مهدی را افسانه بخواند، این است که در آن به امام هادی بهره‌مندی از علم غیب نسبت داده شده است. در این باره، در پاسخ به ایشان باید به چند مطلب اشاره کرد:

۱. براساس برخی از آیات قرآن کریم، علم غیب مخصوص خداوند متعال است: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا هُوَ^۴ ولی از دیگر آیات قرآن چنین برمی‌آید که

مناسب بود آقای قفاری که جریان تولد امام مهدی را شبیه قصه‌های هزار و یک شب خوانده است، به طور شفاف بیان می‌کرد که به نظر ایشان، مرز میان حقیقت و افسانه چیست و با چه معیاری می‌توان واقعیت‌ها را از داستان‌های دروغین بازشناسی کرد

غیر خداوند هم می‌توانند به تعلیم الهی، از غیب باخبر شوند: **عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ.**^۶ بنابراین، علم غیبی که از غیر خداوند نفی شده است، علم غیب استقلالی است و علم غیبی که مخصوص خداوند است، علم غیب ذاتی و استقلالی است. آلوسی، مفسر بزرگ اهل سنت در این باره چنین می‌نویسد:

علم غیبی که از غیر خداوند نفی می‌شود، علمی است که برای ذات او و بدون واسطه باشد. چنین علمی برای هیچ موجودی در زمین و آسمان‌ها امکان‌پذیر نیست؛ زیرا غیر از خداوند همه موجودات ذاتاً و صفتاً ممکن‌الوجودند و این خصوصیت باعث می‌شود چیزی بدون واسطه برایشان ثابت نباشد... و آنچه از علم غیب برای خواص حاصل شده است از سنخ علم غیبی نیست که از غیر خداوند نفی شده است؛ زیرا روشن است که این علم غیب را خداوند به آنان افاضه کرده است.^۷

۲. گرچه از آیه شریفه **عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا**^۸ ممکن است در وهله اول چنین به ذهن آید که از غیبی که بر همگان مستور است، تنها پیامبران اطلاع می‌یابند، اما با توجه به آیات دیگری از قرآن کریم روشن می‌شود که این برداشت اولیه درست نیست. برای نمونه در قرآن کریم، درباره حضرت مریم چنین می‌خوانیم:

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛^۹

در ادامه نیز چنین آمده است:

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛^{۱۰}

[یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می‌دهد، در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.»

به گواهی این آیات، با این وجود که حضرت مریم پیامبر

نمود، اما اولاً با فرشتگان که از عالم غیب هستند ارتباط برقرار کرد که نفس این ارتباط و تکلم با فرشتگان از آن‌جا که فرشتگان از دایره شهود انسان‌های عادی هستند به معنای ورود ایشان به حوزه عالم غیب است. ثانیاً حضرت مریم به تعلیم فرشتگان، از فرزنددار شدن خود باخبر شد، هم‌چنان که تجلی جبرئیل بر آن حضرت هنگام باردار شدن به حضرت عیسی مصداق دیگری از اظهار غیب بر غیررسول است.

نمونه دیگر، مادر حضرت موسی است. در قرآن در این باره چنین می‌خوانیم:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَحْزَنِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛^{۱۱}

و به مادر موسی وحی کردیم که: «او را شیر ده، و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز، و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی‌گردانیم و از [زمره] پیمبران قرار می‌دهیم.»

از این آیه چنین برمی‌آید که به مادر موسی، با این که پیامبر نبود وحی شد و دوم این که او از دو خبر غیبی آگاهی یافت: بازگشت موسی به دامن مادرش و قرار گرفتن او در زمره پیامبران؛ **إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**. بنابراین، خداوند فقط پیامبران را از غیب باخبر نمی‌کند و غیرپیامبران نیز می‌توانند از غیب آگاه شوند.

افزون بر آیات یاد شده، برخی از دانش‌مندان سنی مذهب، به این نکته تصریح کرده‌اند که آگاهی از غیب، مخصوص پیامبران نیست. برای نمونه، فخر رازی مفسر بزرگ اهل سنت در تفسیر آیه **عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا** چنین می‌نویسد:

بدان که بدون تردید مراد خداوند از آیه یاد شده این نیست که خداوند به جز پیامبران کسی را از غیب مطلع نمی‌کند. بر این مطلب دلایل متعددی دلالت می‌کنند: اول این که براساس احادیث قریب به تواتریشقا و سطحی که کاهن بودند پیش از ظهور حضرت محمد، از ظهور آن حضرت خبر دادند و در میان عرب به داشتن چنین دانشی مشهور بودند... دوم این که تمام ارباب ملل

و ادیان، به صحت علم تعبیر خواب و این که معبر گاهی از حوادث آینده خبر می‌دهد و در خبرش صادق است، اتفاق نظر دارند... و ثالثاً... و رابعاً...^{۱۲}

هم‌چنین محدثان و مورخان اهل سنت، در شرح حال خلیفه دوم چنین نوشته‌اند که او در روز جمعای در میان خطبه و بدون مناسبت به ناگاه فریاد برآورد: «ساریه کوه کوه» و چون از علت این کار جويا شدند گفت: «به خاطرم گذشت که مشرکان می‌خواهند بر لشکر مسلمانان یورش برند. از این رو، فریاد زدم به کوه پناه ببرید.» پس از یک ماه، لشکر تحت امر ساریه، با پیروزی بازگشت و گفتند که در همان روز جمعه و در همان ساعت، صدایی شبیه صدای عمر شنیدند که فریاد می‌زد: «ساریه کوه کوه» و لشکر به کوه پناه برد و بر دشمن غلبه یافت.^{۱۳}

در صحیح بخاری از پیامبر خدا چنین روایت شده است:

همانا در قوم بنی اسرائیل، مردانی بودند که بدون این که پیامبر باشند با آنها تکلم می‌شد و اگر در امت من کسی این چنین باشد، عمر است.^{۱۴}

قسطلانی عالم سنی مذهب در شرح این روایت می‌نویسد:

این کلام حضرت که «اگر در امت من کسی باشد...» برای تردید نیست، بلکه برای تأکید است؛ مانند این که گفته می‌شود اگر برای من دوستی باشد فلانی است.^{۱۵}

نووی دیگر عالم بزرگ اهل سنت می‌نویسد:

علما درباره مقصود از واژه محدثون - کسانی که با آنها تکلم می‌شد - اختلاف نظر دارند. ابن وهب گفته است یعنی به آنها الهام می‌شد و برخی گفته‌اند: اگر گمانشان به چیزی رفت در گمانشان صائب هستند و برخی گفته‌اند: فرشتگان با آنها سخن می‌گویند.^{۱۶}

آن چه گذشت، بخشی از سخنان دانش‌مندان اهل سنت درباره اختصاص نداشتن علم غیب به پیامبران بود. حال پرسش ما از آقای قفاری این است که آیا فرشتگانی که به مریم بشارت دادند و بر او تجلی کردند، از تجلی بر شخص دیگری عاجزند و آیا خدایی که به مادر موسی الهام کرد، نمی‌تواند به شخص دیگری الهام کند؟ آیا آن خدایی که به اعتقاد اهل سنت به عمر الهام کرد و او را از واقعه‌ای که صدها فرسنگ دورتر اتفاق افتاد باخبر ساخت، از الهام بر دیگران بخل می‌ورزد؟ آیا دلیلی بر اختصاص این الهام‌ها به افراد یاد شده وجود دارد؟ چگونه آقای قفاری می‌تواند اثبات کند که برای حضرت مریم و مادر موسی و خلیفه دوم و دیگران، آگاهی از عالم غیب امکان‌پذیر است، اما چنین چیزی درباره امام هادی یا دیگر ائمه اهل بیت امکان‌پذیر نیست؟ منصفان خود قضاوت کنند.

از آن چه بیان کردیم، روشن شد که روایت مورد نظر آقای قفاری - روایت سرگذشت مادر امام زمان - را نه می‌توان به دلیل غرابت و غیرعادی بودنش نفی کرد و نه

از این آیه چنین برمی‌آید که به مادر موسی، با این که پیامبر نبود وحی شد و دوم این که او از دو خبر غیبی آگاهی یافت: بازگشت موسی به دامن مادرش و قرار گرفتن او در زمره پیامبران؛ **إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَیْکَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ**. بنابراین، خداوند فقط پیامبران را از غیب باخبر نمی‌کند و غیر پیامبران نیز می‌توانند از غیب آگاه شوند.

می‌توان آن را به دلیل این که بر آگاهی امام‌هادی از غیب دلالت دارد، منکر شد.

صرف‌نظر از آنچه گذشت، درباره اصل روایت مورد نظر و میزان اعتماد و اعتقاد عالمان شیعه به آن باید گفت که اولاً کهن‌ترین منبع این روایت کتاب **کمال‌الدین** شیخ صدوق است و از عالمان بزرگ شیعه که پیش از ایشان می‌زیسته‌اند، برخی هم چون شیخ کلینی این روایت را در کتاب خود ثبت نکرده‌اند و برخی دیگر آن را نپذیرفته‌اند. برای نمونه، شیخ نعمانی مادر امام مهدی را کنیزی سیاه می‌داند^{۱۷} و نویسنده **اثبات‌الوصیة** در این باره چنین می‌نویسد:

اساتید ثقة ما چنین روایت کرده‌اند که یکی از خواهران ابوالحسن علی بن محمد ، کنیزی داشت که در خانه‌اش متولد شده بود و به دست خودش او را تربیت کرده بود و نامش نرجس بود...^{۱۸}

نویسنده کتاب **هدایة‌الکبری** که پیش از شیخ صدوق می‌زیسته معتقد است که حضرت نرجس، کنیز حضرت حکیمه بوده است.^{۱۹}

افزون بر این، از میان دانش‌مندان بزرگی که پس از شیخ صدوق می‌زیسته‌اند، برخی هم چون شیخ مفید، این روایت را نقل نکرده‌اند و برخی دیگر، آن را نپذیرفته‌اند. نویسنده **عیون‌المعجزات** که معاصر شیخ طوسی بوده است چنین می‌نویسد:

در کتاب‌های بسیاری و در روایات فراوان صحیحی چنین خواندم که حکیمه دختر ابی‌جعفر محمد بن علی کنیزی داشت که در خانه‌اش متولد شده بود و توسط او تربیت شده بود و نامش نرجس بود.^{۲۰}

ثانیاً گرچه شیخ صدوق و شیخ طوسی روایت مورد نظر را در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند، اما این دو دانش‌مند بزرگ در کتاب‌های خود، احادیث دیگری هم آورده‌اند که براساس آنها، حضرت نرجس کنیز حضرت حکیمه بوده است و نه ملیکه دختر پادشاه روم. شیخ صدوق به فاصله یک روایت، پس از آن که حدیث مورد نظر را نقل می‌کند، به نقل از حکیمه چنین می‌گوید:

برای من کنیزی بود که به او نرجس گفته می‌شد. روزی برادرزاده‌ام میهمان من بود. او به نرجس نگاه می‌کرد.

گفتم: سرور من! شاید او را می‌خواهی؛ آیا او را به شما بدهم؟...^{۲۱}

این حدیث را شیخ طوسی نیز روایت کرده است.^{۲۲} از این رو، نمی‌توان حتی به امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی اعتقاد به مضمون این روایت را قاطعانه نسبت داد.

پس آقای قفاری در این که این روایت را از باورهای شیعیان می‌داند و چنان که از عنوان کتابش برمی‌آید، آن را از اصول مذهب شیعه امامیه خوانده، به خطا رفته است. آقای قفاری تنها می‌تواند ادعا کند که این روایت از سوی برخی عالمان شیعه پذیرفته شده است. البته روشن است که نمی‌توان اعتقاد یک یا چند عالم شیعه را به اصل مذهب تشیع نسبت داد. به‌ویژه با توجه به این که بسیاری از عالمان شیعه به صراحت این باور را نفی کرده‌اند.

در پایان این بخش توجه به این نکته ضروری است که گرچه روایت یاد شده در این باره که حضرت نرجس کنیز حضرت حکیمه بوده است یا ملیکه دختر قیصر روم، اختلاف دارند، ولی در اصل این که ایشان همسر امام حسن عسکری و مادر امام مهدی و کنیز بوده‌اند، اتفاق نظر وجود دارد. بر این اساس، نمی‌توان به بهانه اختلاف در مورد سرگذشت آن حضرت، اصل مسئله را سست جلوه داد. وجود گزارش‌های گوناگون درباره سرگذشت مادر امام مهدی با توجه به چند نکته طبیعی و پذیرفتنی است:

۱. ایشان کنیز بوده‌اند و نه آزاده و براساس موقعیت اجتماعی ضعیف‌تری که کنیزان داشته‌اند هم‌چنین به دلیل این که در خانه افراد سرشناس معمولاً چندین کنیز و خادم حضور داشته‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که تاریخ و سرگذشت زندگی تک‌تک آنان به ویژه سرگذشت آنان پیش از ارتباط با بیت امامت، همانند سرگذشت زندگی زنان آزاده شفاف و بدون ابهام باشد.

۲. با توجه به مراقبت شدیدی که بر بیت امام‌هادی و امام حسن عسکری اعمال می‌شد، رفت و آمد و ارتباط با این خاندان به سختی انجام می‌گرفت. بنابراین، نمی‌توان توقع داشت که از این بیت، اخبار زیادی مربوط به امور شخصی کنیزان درز کرده باشد. به ویژه با توجه به شرایط حساس سیاسی عصر امام حسن عسکری بی‌شک آن حضرت، مخالف تبدیل شدن

حضرت نرجس به شخصیتی مشهور بوده‌اند و بر ناشناخته ماندن ایشان تأکید داشته‌اند. از این رو، شفاف نبودن ابعاد زندگی آن حضرت، به ویژه سرگذشت دوران پیش از ازدواج ایشان با امام عسکری طبیعی به نظر می‌رسد.

شبهه نوزدهم

از دیگر اشکال‌های آقای قفاری به حدیث مورد نظر، «سیدة النساء» نامیدن مادر امام حسن عسکری است که لازمه آن، برتری ایشان بر حضرت زهرا است، در حالی که بدون تردید چنین چیزی باطل است.^{۲۳}

نقد و بررسی

پاسخ شبهه یاد شده این است که مقصود از «ام الحسن» در روایت مورد نظر همسر امام هادی نیست، بلکه مقصود حضرت زهرا است و اطلاق واژه «ام» بر جده و «اب» بر جد، در میان عرب شایع است. هم‌چنان که «ابن» و «بنت» بر فرزند و فرزند فرزند، ولو با چندین واسطه باشد، بسیار اطلاق می‌شود. آنچه مطلب پیش گفته را تأیید می‌کند، نقل همین حدیث به روایت شیخ طوسی است که در آن به این مطلب تصریح شده است:

فَقَالَتْ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ ... فَقَوْلِي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.^{۲۴}

در کتاب *دلائل الامامة* نیز چنین روایت شده است:

فَأَرَيْتَ أَيْضًا بَعْدَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ لَيْلَةً كَانَتْ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ وَ مَعَهَا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ ...^{۲۵}

شبهه بیستم

اشکال دیگر آقای قفاری که باز به علت سستی آن به پاورقی منتقل شده این است که چگونه ابومحمد از دیدار با نرجس در حال شرک امتناع کرده است، در حالی که سیدة النساء و مریم و کنیزان بهستی در حالی که مشرک بود به دیدارش رفتند.^{۲۶}

نقد و بررسی

پاسخ: در این که یک مسلمان می‌تواند در عالم بیداری به دیدار مشرکی برود و با او گفت‌وگو و داد و ستد کند، تردیدی نیست. گمان نمی‌کنم این مطلب حتی بر جاهلی پوشیده باشد، چه رسد به عالمان شیعه که به تعبیر آقای قفاری این روایت را جعل کرده‌اند؛ زیرا در قرآن کریم به صورت مکرر از گفت‌وگو و دعوت و محاجه پیامبران الهی، به ویژه پیامبر گرامی اسلام با مشرکان سخن گفته شده است. اگر در این روایت از امتناع امام حسن برای دیدار با حضرت نرجس به دلیل مشرک بودن ایشان سخن به میان می‌آید، به این دلیل است که از عشق وافر حضرت نرجس به امام حسن

به ویژه با توجه به شرایط حساس سیاسی عصر امام حسن عسکری، بی‌شک آن حضرت، مخالف تبدیل شدن حضرت نرجس به شخصیتی مشهور بوده‌اند و بر ناشناخته ماندن ایشان تأکید داشته‌اند. از این رو، شفاف نبودن ابعاد زندگی آن حضرت، به ویژه سرگذشت دوران پیش از ازدواج ایشان با امام عسکری طبیعی به نظر می‌رسد

بهره برده شود و انگیزه ایشان برای اختیار اسلام افزایش پیدا کند این شیوه‌ای است که در میان عقلا مرسوم است و خداوند نیز، آن را در قرآن کریم به کار برده است. به دلیل علاقه انسان‌ها به لذت، راحتی و نعمت‌های مادی و معنوی، خداوند با دادن وعده نعمت‌های بهشتی، مردم را به ایمان و پذیرش اسلام تشویق کرده است.

شبهه بیست و یکم

باردار شدن نرجس عجیب و غریب‌تر است؛ زیرا نشانه بارداری در او ظاهر نشد. با این که حکیمه دختر محمد هم‌چنان که شیعه مدعی است، در صدد جست‌وجوی وضعیت او بر آمد. به سوی او رفت و چنان که در روایات‌شان آمده او را دقیقاً واریسی کرد، ولی نشانه‌ای از بارداری در او ندید. پس نزد حسن برگشت و ماجرا را برای او بیان کرد، ولی او تأکید کرد که حملی وجود دارد و به حکیمه گفت: «چون وقت فجر شد نشانه بارداری برایت روشن می‌شود» و عجیب‌تر این که حتی خود مادر نوزاد نیز در شب ولادت از باردار بودن خود اطلاع نداشت و به حکیمه گفت: «بانوی من! در خودم نشانه‌ای از بارداری نمی‌بینم»، احتمالاً نفی ظاهر شدن آثار بارداری، ترفند یا کوششی است برای گریز از این واقعیت که حتی شیعه نیز آن را پذیرفته است که جعفر برادر حسن عسکری همسران و کنیزان حسن را پس از وفاتش برای استبرا از بارداری حبس کرد تا این که نزد قاضی و سلطان ثابت شد که آنها باردار نیستند و پس از آنان ارث حسن تقسیم شد.^{۲۷}

نقد و بررسی

در پاسخ به این اشکال باید گفت: آری، شیعه بر این باور است که بارداری حضرت نرجس به صورت غیرطبیعی و اعجاز‌گونه انجام گرفت؛ زیرا حکومت وقت به وسیله قابله‌ها، وضعیت بارداری همسران و کنیزان امام حسن را کنترل می‌کرد تا در صورت تولد فرزند پسر، فوری او را به قتل برساند. طبیعی است که محافظت از جان امام مهدی که آخرین ذخیره خداوند است نیازمند تحقق چنین اعجازی است، ولی این پدیده با وجود غیرعادی و اعجاب‌انگیز بودن آن، نه تنها از نظر عقلی هیچ محذوری ندارد، بلکه قرآن کریم به اشاره از تحقق نمونه مشابه آن در گذشته تاریخ سخن گفته است و جز منکران متافیزیک کسی

آن را انکار نکرده است. البته گمان نمی‌کنیم آقای قفاری از این دسته باشد. در سوره قصص در این باره چنین می‌خوانیم:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ^{۲۸}

فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت، و مردم آن را طبقه طبقه ساخت؛ طبقه‌ای از آنان را زیون می‌داشت، پسرانشان را سر می‌برید، و زنانشان را [برای بهره‌کشی] زنده برجای می‌گذاشت، که وی از فسادکاران بود.

ابن کثیر از مفسران اهل سنت، در توضیح این آیه چنین نوشته است:

برای فرعون، مأموران و قابله‌هایی بود که زنان را کنترل می‌کردند و اگر زن بارداری را می‌یافتند، نامش را ثبت می‌کردند... چون مادر موسی به موسی باردار شد، آن را از همه مخفی نگه داشت... شکمش برنیامد و رنگش تغییر نکرد و شیرش آشکار نشد و از قابله‌ها متعرض نشدند.^{۲۹}

سمعانی، دیگر مفسر سنی می‌نویسد:

چون مادر موسی باردار شد، آثار بارداری آن‌چنان که بر زنان باردار ظاهر می‌شود بر او هویدا نشد.^{۳۰}

نمونه مشابه دیگر، حضرت ابراهیم است که به گفته برخی از دانش‌مندان اهل سنت هم‌چون طبری^{۳۱} و ابن‌اثیر^{۳۲} به شکل غیرطبیعی آثار حمل بر مادر آن حضرت ظاهر نشد. براساس آن چه گذشت، روشن شد که نمی‌توان تولد امام مهدی را به بهانه غیرعادی و غریب بودن آن انکار کرد؛ زیرا دانش‌مندان بزرگ سنی‌مذهب، تحقق نمونه‌های مشابه آن را در گذشته تاریخ پذیرفته‌اند و اگر پدیده‌ای یک یا چندبار اتفاق افتاده باشد، چرا نتواند برای مرتبه‌ای دیگر تکرار شود؟ به تعبیر دیگر، با تأمل در جریان تولد حضرت ابراهیم و حضرت موسی و مقایسه آن با جریان تولد امام مهدی روشن می‌شود که این یک سنت الهی است که وقتی برای هدایت مردم و اتمام حجت، فرستادن حجت ضروری باشد، خداوند متعال به هر صورت به این مهم جامه عمل خواهد پوشاند. وقتی شرایط مهیا باشد و حجت الهی

بدون دخالت نیروهای فوق طبیعی می‌تواند پا به عرصه وجود بگذارد، نیازی به دخالت نیروهای غیبی نیست، ولی زمانی که ستم‌گران دست به دست هم می‌دهند تا از تولد حجت خداوند جلوگیری کنند به اقتضای ضرورت حجت، چاره‌ای جز این نیست که با اراده ویژه خداوندی و به کمک عوامل فوق طبیعی، شرایط لازم برای وجود حجت مهیا شود. تولد حضرت موسی یکی از مصداق‌های این سنت الهی بود و تولد امام مهدی نمونه دیگر آن است.

بی‌پایه‌تر از اصل ادعای آقای قفاری، تحلیل او از مسئله مخفی بودن نشانه‌های بارداری است. او مدعی است شیعیان پذیرفته‌اند که جعفر، همسران و کنیزان امام حسن را حبس کرد و پس از کنترل آنها به وسیله جعفر از بارداری حضرت نرجس اطلاعی حاصل نشد با این وجود، شیعیان، مدعی تولد امام مهدی هستند. بنابراین، چاره‌ای نداشتند جز این که مدعی شوند نشانه‌های حمل در مادر امام مهدی آشکار نشد.

بی‌اساس بودن این تحلیل به این دلیل است که اساساً امام مهدی در سال ۲۵۵ قمری متولد شد. از این رو، آشکار نشدن نشانه‌های بارداری در حضرت نرجس مربوط به این مقطع زمانی است. در حالی که جعفر در سال ۲۶۰ قمری و پس از شهادت امام حسن همسران و کنیزان آن حضرت را حبس کرد و در آنها اثری از حمل ثابت نشد. به تعبیر دیگر، آن اثر حملی که پس از حبس نزد جعفر و سلطان و قاضی ثابت نشد، پنج سال پس از تولد امام مهدی بوده است و آن حملی که شیعه مدعی است آثارش آشکار نشد، مربوط به ۵ سال پیش از حبس خانواده امام حسن به وسیله جعفر بوده است. با این وجود، چگونه می‌توان ادعای فقدان آثار حمل در سال ۲۵۵ قمری را به انگیزه فقدان آثار حمل در سال ۲۶۰ قمری دانست، این معادله‌ای است که حل آن فقط از عهده آقای قفاری برمی‌آید.

شبهه بیست و دوم

این روایت که وجود نشانه‌های بارداری را نفی می‌کند و حتی مادر نوزاد را نسبت به آن بی‌اطلاع می‌داند، در پایانش این پندار را نقض می‌کند؛ زیرا در پایان این روایت آمده است که مولود در حالی که در شکم مادر بود سخن می‌گفت تا جایی که حکیمه می‌گوید: «جنین در حالی که در شکم مادر بود، به من پاسخ داد و آن‌چه می‌خواندم را تکرار می‌کرد و به من سلام کرد.»

هم‌چنین طوسی از حکیمه نقل می‌کند که وقتی حسن از او خواست برای اشراف بر تولد مهدی در خانه‌اش بماند، حکیمه گفت: «فدایت شوم! جانشین از چه کسی است؟» فرمود: «از سوسن.» حکیمه می‌گوید: «پس من نگاهم را میان آنها چرخاندم و جز سوسن کنیزی که آثار بارداری داشته باشد ندیدم.»

پس او براساس این روایت، با یک نگاه از بارداری او باخبر می‌شود و براساس روایت ابن‌بابویه، از جلو و پشت او را واری می‌کند و هیچ اثری از بارداری نمی‌یابد.^{۳۳}

با تأمل در جریان تولد حضرت ابراهیم و حضرت موسی و مقایسه آن با جریان تولد امام مهدی روشن می‌شود که این یک سنت الهی است که وقتی برای هدایت مردم و اتمام حجت، فرستادن حجت ضروری باشد، خداوند متعال به هر صورت به این مهم جامعه عمل خواهد پوشاند

نقد و بررسی

پاسخ این اشکال، با مطالعه روایت مورد نظر آقای قفاری روشن می‌شود. اگر ایشان اندکی از آن همه دغدغه‌ای که برای پیدا کردن اشکال‌های عقاید شیعه دارد را صرف مطالعه منابع شیعی می‌کرد یا روایات مورد اشکال را دست‌کم یک‌بار از آغاز تا پایان به درستی می‌خواند، پاسخ بسیاری از پرسش‌هایش را می‌یافت (البته بدون تردید آقای قفاری این روایت را از اول تا به انتها بارها مطالعه کرده است، ولی گویا مصلحت در ندیدن بوده است). به هر تقدیر، در متن روایت مورد نظر تصریح شده است که حضرت حکیمه، هنگام غروب آفتاب، نشانه‌ای از بارداری از حضرت نرجس نیافت و امام حسن فرمود: «نشانه‌ها به هنگام طلوع فجر آشکار خواهد شد.» براساس وعده آن حضرت، با طلوع فجر، نشانه‌های حمل آشکار شد و پس از آن جنین سخن گفت و به حکیمه سلام کرد. بنابراین، نه تنها در صدر و ذیل روایت تناقضی نیست، بلکه در صدر روایت تصریح شده است که نشانه‌های حمل حتماً در هنگام طلوع فجر آشکار می‌شود و این وعده عملاً تحقق یافت. پس از تحقق این وعده بود که جنین سخن گفت. متن روایت این‌گونه است:

قالت حکیمة: فمضى أبو الحسن و جلس أبو محمد مكان والده و كنت أزوره كما كنت أזור والده فجاءتني نرجس يوماً تلخ خفي، فقالت: يا مولائي ناوليني خفك، فقلت: بل أنت سيدتي ومولائي والله لا أذفع إليك خفي لتلخعيه ولا لتخدميني بل أنا أخدمك على بصري، فسمع أبو محمد ذلك فقال: جزاك الله يا عمّة خيراً، فجلست عنده إلى وقت غروب الشمس فصحت بالجارية و قلت: ناوليني ثيابي لانصرف. فقال: لا يا عمّتا بيتي الليلة عندنا فإنه سيولد الليلة المولود الكريم على الله عزوجل الذي يحيى الله عزوجل به الأرض بعد موتها. فقلت: ممن يا سيدي و لست أرى بنرجس شيئاً من أثر الحبل؟ فقال: من نرجس لا من غيرها؟ قالت: فوثبت إليها فقلبتها ظهراً لبطن فلم أرها أثر حبل. فعدت إليه فأخبرته بما فعلت فتبسّم، ثم قال لي: إذا كان وقت الفجر يظهر لك بها الحبل لأن مثلها مثل أم موسى لم يظهر بها الحبل ولم يعلم بها أحد إلى وقت ولادتها، لأن فرعون كان يشق بطون الحبال في طلب موسى ، وهذا

نظير موسى . قالت حكيمه: فعدت إليها فأخبرتها بما قال: وسألتها عن حالها. فقالت: يا مولائي ما أرى بي شيئاً من هذا، قالت حكيمه: فلم أزل أرقبها إلى وقت طلوع الفجر وهي نائمة بين يدي لا تقلب جنباً إلى جنب حتى إذا كان آخر الليل وقت طلوع الفجر وثبت فرعة فضممتها إلى صدري وسميت عليها فصاح [إلي] أبو محمد و قال: اقرئي عليها: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَأَقْبَلتِ أقرأ عليها وقلت لها: ما حالك؟ قالت: ظهر [بي] الأمر الذي أخبرك به مولائي فأقبلت أقرأ كما أمرني، فأجابني الجنين من بطنها يقرأ مثل ما أقرأ و سلم علي^{۳۴}.

درباره تفاوتی که میان نقل شیخ طوسی و نقل ابن بابویه وجود دارد باید گفت: اول این که مسئله دیدن آثار بارداری تنها در یک روایت نقل شده است، ولی مسئله نبودن آثار بارداری در چندین روایت آمده و منابع آن نیز کهن‌تر است.^{۳۵} دوم این که بر فرض که دو روایت با یک‌دیگر متعارض باشند، هیچ دانش‌مندی به بطلان هر دو فتوا نداده است، بلکه باید دید مرجحات سندی کدام را بر دیگری ترجیح می‌دهند. و سوم این که این مسئله که حضرت حکیمه آثار بارداری را دید یا ندید آن قدر جزئی و حاشیه‌ای است که نه ثابت شدنش جایی را آباد و نه رد شدنش چیزی را خراب می‌کند. البته خوانندگان عزیز می‌دانند که مقصود آقای قفاری از طرح چنین مسائل بی‌اهمیتی چه بوده است.

شبیهه بیست و سوم

حکیمه در این روایت او را سوسن می‌نامد و در آن حدیث او را نرجس. هم‌چنان که در بعضی از روایات برایش نام‌های دیگری آورده‌اند و هرکس هرچه خواست جعل می‌کند و کتاب‌های شیعه دوازده‌امامی همه را جمع کرده است.^{۳۶}

نقد و بررسی

گرچه این اشکال آن قدر سست است که نیازی به پاسخ ندارد، اما برای این که هیچ یک از انتقادهای آقای قفاری بی‌پاسخ نمانده باشد، باید گفت: هم‌چنان که برخی از محققان نوشته‌اند، در آن زمان تعدد اسامی کنیزان امری شایع بوده است؛ زیرا مردم برای خوش‌آمدگویی کنیزان، آنها را به اسامی گوناگونی می‌خواندند و

به همین دلیل است که بسیاری از اسامی مادر امام مهدی هم چون نرجس، ریحانه، سوسن و...، اسامی گل‌ها هستند.^{۳۷}

ما مشابه این گوناگونی اسامی و القاب را در شخصیت‌های دیگر نیز می‌بینیم. برای نمونه، محدثان اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام چنین روایت کرده‌اند:

انّ لي أسماء أنا محمد و أنا أحمد و أنا الماحي الذي يمحو الله بي الكفر و أنا الحاشر الذي يحشر الناس علي قدمي و أنا العاقب؛^{۳۸}

برای من نام‌هایی است: من محمدم، من احمدم، من ماحی هستم که خداوند به وسیله من کفر را محو می‌کند. من حاشرم که مردم پس از من محشور می‌شوند. من کسی هستم که پس از او پیامبری نیست.

هم‌چنین برای آن حضرت، به استناد احادیث دیگر، اسامی دیگری برشمرده‌اند.^{۳۹} البته هیچ محقق تعدد اسامی و القاب آن حضرت را دلیل بر ساختگی بودن شخصیت آن حضرت ندانسته است. با توضیحات یاد شده روشن شد که نه روایات مربوط به نام مادر امام مهدی جعلی هستند و نه کتاب‌های شیعه جعلیات را گردآوری کرده است.

شبهه بیست و چهارم

هنگامی که او متولد شد، از شکم مادر خارج شد در حالی که بر زمین زانو زده بود و انگشتان سبابه‌اش را به سوی آسمان بلند کرده بود، سپس عطسه کرد و گفت:

الحمد لله رب العالمين و صلّى الله على محمد و آله زعمت الظلمة أنّ حجة الله داحضه لو اذن لنا في الكلام لزال الشك.

در حدیث دیگری چنین روایت شده است که او از شکم مادر خارج شد و سجده کرد و شهادتین را گفت و چنین دعا کرد:

اللهم أنجز لي ما وعدتني...^{۴۰}

نقد و بررسی

گرچه نویسنده مورد نظر به صورت شفاف، نقدهای خود بر این روایت را بیان نکرده است، ولی شاید مقصودش این بوده که در این روایات دو تناقض وجود دارد: اول این که بر اساس حدیث اول، امام پس از تولد بر زمین زانو می‌زند در حالی که براساس حدیث دوم در آن حال سجده می‌کنند و دوم این که براساس روایت نخست، فرمایش امام «الحمد لله رب العالمین...» بوده است و حال آن که براساس حدیث دوم، آن حضرت جملاتی دیگری بر زبان جاری ساخته‌اند.

در پاسخ این دو اشکال باید گفت که مع الأسف، قفاری در نقل روایات امانت‌داری نکرده است. او مشترکات روایات را حذف کرده و تنها موارد اختلاف را آورده است. در حدیث اول که راویان آن نسیم واربه و کنیزان امام حسن هستند چنین آمده است:

در آن زمان تعدد اسامی کنیزان امری شایع بوده است؛ زیرا مردم برای خوش‌آمدگویی کنیزان، آنها را به اسامی گوناگونی می‌خواندند و به همین دلیل است که بسیاری از اسامی مادر امام مهدی هم چون نرجس، ریحانه، سوسن و...، اسامی گل‌ها هستند

سقط جائياً علی رکبته رافعاً سبأته إلی السماء ثم
عطس فقال: الحمد لله رب العالمین.^{۴۱}

در حدیث دوم که راوی آن حضرت حکیمه است چنین آمده است:

ساجداً لوجهه جائياً علی رکبته رافعاً سبأته و هو
يقول أشهد أن لا إله إلا الله...^{۴۲}

بنابراین، جمله «جائياً علی رکبته، رافعاً سبأته» در هر دو روایت هست، اما در یک حدیث افزون بر آن «ساجداً لوجهه» هم وجود دارد. بر این اساس، نمی‌توان این دو حدیث را از این جهت متناقض دانست؛ زیرا در حدیث نخست یک جمله نیامده است و در حدیث دوم آمده است. و روشن است که امثال این حذف و کاستی در روایات فراوان است. گاهی یک راوی، بخشی از ماجرا را از روی فراموشی یا به گمان اهمیت نداشتن ذکر نمی‌کند، ولی راوی دیگر، دقیق‌تر و کامل‌تر آن حادثه را روایت می‌کند. با وجود اختلافی که در نقل ماجرا وجود دارد، هر دو صادق هستند و هر دو واقعیت را گزارش کرده‌اند، ولی یک راوی، بخشی از رخداد را گزارش کرده و راوی دیگر تمام آن را. افزون بر این که در مواردی که حذف یک فقره محل به معنا نیست، راوی می‌تواند بخشی از جزئیات را نقل نکند. او موظف است که دروغ نگوید و از پیش خود چیزی روایت ننماید، ولی موظف نیست در نقل یک رخداد تاریخی همه جزئیات و ظرافت‌های حادثه را به زبان بیاورد. چنین اصلی در نقل رخداد‌های تاریخی وجود ندارد.

با توجه به آن چه گذشت، اختلاف روایت در نقل سخنان آغازین امام مهدی را نیز می‌توان تحلیل کرد؛ چون ممکن است آن حضرت پس از این که زانو بر زمین نهاده سجده کردند و انگشتان سبابه را به سوی آسمان بلند کردند، تمام آن چه در این دو روایت آمده است و بلکه بیش از آن به زبان آورده باشند؛ اما هر یک از راویان که شاهد ماجرا بوده‌اند، بخشی از آن را نقل کرده‌اند؛ نسیم و ماریه جمله «الحمد لله رب العالمین...» را و حضرت حکیمه جمله «أشهد أن لا إله إلا الله...» را.

شبهه بیست و پنجم

رشد او از اساس مخالفت با سنت خداوند در مورد مخلوقات است و از چارچوب نوامیس طبیعی که بر تمام موجودات به فرمان

خداوند حکم می‌راند، خارج شده است. این مطلب در روایتی که از زبان حکیمه دختر محمد روایت شده این چنین انعکاس یافته است: پس از چهل روز بر ابومحمد وارد شدم در این حال مولایمان صاحب را که در خانه راه می‌رفت مشاهده کردم. من صورتی زیباتر از او ندیده بودم و کلامی فصیح‌تر از کلام او نشنیده بودم. پس ابامحمد فرمود: این همان مولودی است که نزد خداوند بلندمرتبه کرامت دارد. گفتم: سرورم! من از او چیزهایی می‌بینم در حالی که او چهل روزه است. حضرت لبخندی زد و فرمود: عمه جان! آیا نمی‌دانی که ما امامان در روز به اندازه یک سال دیگران رشد می‌کنیم؟

در روایت قمی این چنین آمده است:

همانا فرزند ما چون یک‌ماهه شد، مانند کسی است که یک‌ساله است. فرزند ما در شکم مادرش سخن می‌گوید و قرآن می‌خواند و پروردگار بلندمرتبه‌اش را در شیرخوارگی عبادت می‌کند. فرشتگان از او فرمان‌برداری می‌کنند و صبح گاهان و شام‌گاهان بر او وارد می‌شوند.^{۴۳}

نقد و بررسی

۱. این اعتقاد که یک نوزاد می‌تواند رشدی بسیار سریع‌تر از رشد عادی داشته باشد، مخصوص شیعه نیست و برخی از دانش‌مندان سنی‌مذهب نیز آن را پذیرفته‌اند. برای نمونه در شرح حال پیامبر گرامی اسلام چنین نوشته‌اند:

و كان يثقب في اليوم شباب الصبي في شهر و يثقب في الشهر شباب الصبي في سنة فبلغ ستاً و هو غلام جفر.^{۴۴}

طبری، دانش‌مند سنی‌مذهب نیز در شرح حال حضرت ابراهیم پس از بیان این که نمرود در پی پیش‌گیری از تولد این پیامبر الهی بود و مخفیانه متولد شد و مادرش او را در غاری پنهان کرد، می‌نویسد:

او در یک روز، به اندازه یک ماه و در یک ماه به اندازه یک سال رشد می‌کرد.^{۴۵}

در جایی دیگر می‌نویسد:

او در یک روز به اندازه یک هفته و در یک هفته به اندازه

یک ماه و در یک ماه به اندازه یک سال رشد می‌کرد.^{۴۶}

تعبیر ابن اثیر، دیگر دانش‌مند سنی‌مذهب نیز چنین است:

او در یک روز به اندازه یک ماه دیگران رشد می‌کرد.^{۴۷}

بی‌گمان آن خدایی که ابراهیم را به سرعت پرورش داد، از این‌که با امام مهدی نیز چنین کند، عاجز نشده است.

۲. اندیشه‌ورزانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی که احادیث مورد نظر آقای قفاری را روایت کرده‌اند در کتاب‌های خود احادیث دیگری نیز آورده‌اند که بر رشد عادی امام مهدی دلالت دارند. از جمله کلینی به سند خود از ابراهیم ابن ادريس چنین روایت می‌کند:

او (امام مهدی) را در حالی که نوجوانی نزدیک به سن بلوغ بود، پس از درگذشت ابامحمد دیدم و دست و سرش را بوسیدم.^{۴۸}

شیخ صدوق به سند خود از یکی از اصحاب امام حسن عسکری چنین روایت می‌کند:

او در خانه امام حسن بوده است که به ناگاه، سوارانی که در میانشان جعفر کذاب نیز بود به خانه ریختند و شروع به تاراج خانه کردند. در این حال، من نگران سرورم قائم بودم. ناگهان دیدم آن حضرت آمدند و از در خارج شدند و من او را نگاه می‌کردم و او پسری شش‌ساله بود. کسی ایشان را ندید تا این‌که از چشم‌ها پنهان شدند.^{۴۹}

شیخ طوسی از اسماعیل بن علی چنین روایت می‌کند:

بر امام عسکری در بیماری رحلتشان وارد شدم. به خادمشان فرمودند: داخل اتاق شو، بچه‌ای را می‌بینی که در حال سجده است. او را برای من بیاور.^{۵۰}

در این روایات و روایات مشابه که توصیف‌کننده هیبت امام اندکی پیش یا اندکی پس از شهادت امام حسن هستند، از آن حضرت با نام‌هایی چون صبی و غلام یاد شده است. از این‌رو، نمی‌توان به استناد روایات مورد نظر آقای قفاری ادعا کرد که دانش‌مندان شیعی، رشد امام مهدی را غیرعادی و فوق‌العاده سریع می‌دانند.

۳. اساساً آقای قفاری به مفهوم حقیقی روایات مورد نظرش پی نبرده است. اشکال او نیز ناشی از همین سوءبرداشت است. به نظر می‌رسد مقصود تعبیرهایی که در روایاتی نظیر «انا ننشأ فی الیوم کما ینشأ غیرنا فی السنه و...» به کار رفته، معنای ظاهری آن نیست، بلکه این تعبیرها کنایه از رشد سریع‌تر امام مهدی در قیاس با دیگر کودکان است. شواهد گوناگون، کنایه بودن این تعبیرها را ثابت می‌کند:

الف) اگر این روایت را کنایه ندانیم و معنای ظاهری آن را در نظر بگیریم، لازم‌آش این است که براساس آن امام مهدی در دوماهگی در هیبت یک انسان ۶۰ ساله

به نظر می‌رسد مقصود تعبیرهایی که در روایاتی نظیر «انا ننشأ فی الیوم کما ینشأ غیرنا فی السنه و...» به کار رفته، معنای ظاهری آن نیست، بلکه این تعبیرها کنایه از رشد سریع‌تر امام مهدی در قیاس با دیگر کودکان است

باشند و این سخن آن قدر سخیف و سست است که جاهلی آن را بر زبان نمی‌آورد؛ چه رسد به امام معصوم و یا عالمان شیعه.

ب) چنان که گفته شد دانش‌مندی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در کنار روایات مورد اشاره آقای قفاری، روایات دیگری نیز نقل کرده‌اند که بر رشد عادی امام مهدی دلالت دارد. این نشان‌گر آن است که براساس برداشت آنان، روایات یاد شده متعارض نبوده‌اند، بلکه دسته نخست را بر نوعی از مبالغه در رشد سریع‌تر امام مهدی حمل می‌کرده‌اند. البته این رشد سریع، به اندازه‌ای نبوده است که با حالت طبیعی آن فاصله زیادی داشته باشد؛ یعنی در عین حال که غیرطبیعی نبوده با رشد کودکان عادی تفاوت داشته است.

ج) در بیشتر روایاتی که جریان دیدار با آن حضرت را در زمان حیات امام حسن عسکری شرح داده‌اند، از حضرت با عنوان کودک یاد شده است و کسی از آن حضرت با عنوان مرد یا جوان یاد نکرده است.^{۵۱} البته این احتمال وجود دارد که تمامی این ملاقات‌ها در ماه‌های آغازین تولد امام مهدی رخ داده باشد، ولی حمل همه آنها بر این مقطع زمانی بسیار بعید است. برای نمونه، کامل بن ابراهیم می‌گوید:

بر امام حسن سلام کردم و در اتاقی که پرده‌ای بر آن افتاده بود نشستم. بادی وزید و گوشه پرده کنار رفت. کودکی حدوداً چهارساله دیدم که چون پاره ماه بود.^{۵۲}

سعد بن عبدالله قمی می‌گوید:

بر ران راست امام حسن کودکی که در زیبایی هم چون ستاره مشتری بود، نشسته بود.^{۵۳}

این روایات، قرینه مناسبی هستند بر این که احادیث مورد نظر آقای قفاری، معنای ظاهری آن اراده نشده، بلکه این احادیث کنایه از رشد سریع‌تر امام در قیاس با دیگر کودکان هستند.

شبهه بیست و هشتم

لیکن از این مولودی که دارای چنین پدیده‌های خارق‌العاده است، هیچ‌کس اطلاع نیافت و اثری از او دیده نشد. با این وجود، تحقق چنین امور خارق‌العاده‌ای چه نفعی در پی خواهد داشت؟

سپس چیزی نگذشت که او غایب شد و از او و غیبتش کسی جز حکیمه باخبر نشد. همو که آن‌چنان که به او نسبت داده شده است، می‌گوید که حسن به او فرمان داد خبر این مولود را فاش نکند، تا زمانی که پس از وفات او میان شیعیان اختلاف شود. حسن به او چنین گفت: «چون خداوند مرا از دیدگان مخفی کرد و جان مرا گرفت و دیدی که میان شیعیان من اختلاف بروز کرد، ماجرا را برای افراد مورد اعتمادشان بازگو کن؛ زیرا خداوند ولی‌اش را از خلق پنهان می‌کند و او را از بندگان می‌پوشاند. پس کسی او را نمی‌بیند تا هنگامی که جبرئیل اسبش را برایش بیاورد.» پس مسئله مهدی و غیبتش براساس روایت شیخ الطائفه، از طریق حکیمه به شیعه نفوذ کرد و من نمی‌دانم چگونه شیعه سخن یک زن غیرمعصوم را درباره اصل مذهب می‌پذیرد، در حالی که آنها اجماع تمام امت را اگر میان آنها معصوم نباشد، حتی در مسئله‌ای فرعی نمی‌پذیرند.^{۵۴}

نقد و بررسی

قفاری می‌پرسد که برای مولودی که به وسیله هیچ‌کس دیده نشد، وقوع چنین حوادث خارق‌العاده‌ای چه فایده دارد؟ در پاسخ باید گفت تحقق امور خارق‌العاده برای امام مهدی مانند وقایع خارق‌العاده‌ای است که برای حضرت عیسی و حضرت مریم رخ داد:

وَهَزِّي إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا
جَنِيًّا،^{۵۵}

و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان، تا بر تو خرما می‌ریزد.

كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا
رِزْقًا،^{۵۶}

زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می‌شد، نزد او [نوعی] خوراکی می‌یافت.

با این که در مورد نخست جز حضرت مریم کسی آن‌جا نبود و در مورد دوم تنها حضرت زکریا از این موضوع باخبر شد، اما این حوادث خارق‌العاده باز هم اتفاق افتاد تا این که هم نشانه‌ای بر عظمت حضرت عیسی و حضرت مریم باشد و هم

باعث استواری ایمان کسانی شود که از آن پس، این رخ داده‌ها را می‌شنوند. تحقق امور خارق‌العاده به هنگام تولد امام مهدی نیز می‌تواند نشانه‌ای از عظمت این تازه‌مولود برای حاضران مانند حضرت نرجس، حضرت حکیمه، نسیم و ماریه، کنیزان بیت امام حسن باشد. از همه مهم‌تر این که این رخ داده‌ها، از سوی حاضران نقل شد و برای شیعیانی که در طول تاریخ آن را می‌شنوند، مایه تقویت ایمان و اطمینان خاطر است. اما ادعای دیگر قفاری مبنی بر این که به جز حضرت حکیمه، هیچ کس از وجود غیبت امام مهدی اطلاع پیدا نکرد و این ماجرا تنها از سوی ایشان به شیعه انتقال یافت، از اساس باطل است؛ زیرا در منابع روایی، گزارش‌های گوناگونی در این باره وجود دارد که تعداد زیادی از شیعیان مورد اعتماد از این ماجرا باخبر بوده‌اند. این خبر نه از سوی حضرت حکیمه که از راه‌های گوناگون دیگری رسیده است. کسانی که از وجود امام مهدی باخبر بوده‌اند و این موضوع را از منبعی غیر از حکیمه شنیده‌اند، به چند دسته تقسیم می‌شوند:

الف) کسانی که به وسیله امام حسن عسکری، امام مهدی دیدار کرده‌اند. برای نمونه می‌توان به افراد اشاره کرد:

۱. عمر اهوازی. وی می‌گوید: «ابومحمد پسرش را به من نشان داد و گفت این صاحب شما پس از من است»^{۵۷}

۲. محمد بن عثمان، معاویه بن حکیم، محمد بن ایوب بن نوح و سی و هفت نفر دیگر. این سه نفر می‌گویند: «ابومحمد حسن بن علی در منزلش فرزند خود را به ما که چهل نفر بودیم نشان داد و فرمود این امام شما پس از من است و جانشین من بر شماست»^{۵۸}

۳. یعقوب بن منقوش. وی می‌گوید: «بر ابومحمد حسن بن علی وارد شدم، در حالی که در خانه نشسته بودند و سمت راستشان اتاقی بود که پرده‌ای بر آن آویخته بود. گفتم: سرورم! صاحب این امر کیست؟ فرمود: پرده را بردار. پس نوجوانی با پنج وجب قد، که ده یا هشت ساله یا مانند آن بود به سوی ما آمد... امام حسن فرمود: این صاحب شماست»^{۵۹}

۴. مردی از اهل فارس. ضوء بن علی عجلای از مردی اهل فارس چنین نقل می‌کند: «به سامرا آمدم و ملازم بیت ابومحمد شدم... روزی در قسمت مردان خانه وارد شدم. متوجه حرکتی در خانه شدم. امام حسن فرمود: از جایب حرکت نکن. پس نه می‌توانستم داخل شوم و نه می‌توانستم خارج شوم. پس کنیزی که چیزی پوشیده با خود داشت خارج شد. سپس صدا زد، داخل شو و من داخل شدم و کنیز را نیز صدا کرد. او نیز آمد و به او فرمود: آن چه با خود داری نشان بده. او چنین کرد و من کودکی زیبارو و سفید را دیدم... آن حضرت فرمود: این صاحب شماست»^{۶۰}

ب) کسانی که از سوی امام حسن از تولد امام مهدی باخبر شدند. برای نمونه، می‌توان به این افراد اشاره کرد:

۱. محمد بن علی بن بلال. او می‌گوید: «از سوی ابومحمد، دو سال پیش از

تحقق امور

خارق‌العاده به هنگام تولد امام مهدی نیز می‌تواند نشانه‌ای از عظمت این تازه‌مولود برای حاضران مانند حضرت نرجس، حضرت حکیمه، نسیم و ماریه، کنیزان بیت امام حسن باشد. از همه مهم‌تر این که این رخ داده‌ها، از سوی حاضران نقل شد و برای شیعیانی که در طول تاریخ آن را می‌شنوند، مایه تقویت ایمان و اطمینان خاطر است

درگذشتشان، پیغامی برایم رسید که مرا از جانشین خود آگاه کرده بودند. سپس سه روز پیش از درگذشتشان پیغام دیگری برایم رسید و مرا از جانشین خود آگاه کردند؛^{۶۱}

۲. ابوهاشم جعفری. وی می‌گوید: «به ابومحمد گفتم عظمت شما مانع پرسش می‌شود. آیا اجازه پرسش می‌دهم. فرمودند: بپرس. گفتم: آیا شما فرزندی دارید؟ فرمودند: آری؛^{۶۲}

۳. عثمان بن سعید. ابوجعفر عمری می‌گوید: «چون آقا متولد شدند، ابومحمد فرمود: ابوعمر (عثمان بن سعید) را نزد من فرا بخوانید. او فرا خوانده شد و نزد آن حضرت رفت. امام حسن به او فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بخر و آن را - به گمانم فرمود میان بنی‌هاشم - تقسیم کن و برایش فلان تعداد گوسفند عقیقه نما؛^{۶۳}

۴. احمد بن حسن بن اسحاق. وی می‌گوید: «چون خلف صالح متولد شد، از سوی مولایمان ابومحمد حسن بن علی برای جدم احمد بن اسحاق نامه‌ای با دست‌خط آن حضرت که توقیعات را با همان خط می‌نوشتند، رسید. در آن نامه آمده بود که برای ما نوزادی متولد شد. این راز را نگه‌دار و آن را از مردم پنهان کن. ما کسی را از آن باخبر نکردیم، مگر خویشاوندان را به خاطر خویشاوندیشان و دوستان را به خاطر دوستیشان. دوست داشتیم تو نیز با خبر شوی تا خداوند به سبب آن تو را شادمان نماید، هم‌چنان که ما شادمان شدیم. والسلام؛^{۶۴}

۵. بشار بن ابراهیم بن ادريس. وی می‌گوید: «سرورم ابو

محمد... چهار قوچ برایم فرستادند و نوشتند: به نام خداوند بخشنده مهربان. این چهار قوچ را از طرف سرورت ذبح کن و بخور. خداوند آن را بر تو گوارا کند؛^{۶۵}

۶. جعفر بن محمد بن اسماعیل. وی می‌گوید: «امام حسن فرمود: چون که خداوند مهدی این امت را به من عنایت فرمود، دو فرشته را به سوی فرستاد و آنها او را تا سراپرده‌های عرش بالا بردند، تا این که در برابر خداوند ایستاد. سپس خداوند خطاب به او فرمود: آفرین بر بنده‌ام که برای یاری دینم انتخاب شده است؛^{۶۶}

۷. احمد بن محمد بن عبدالله. وی می‌گوید: «هنگامی که زبیری - که لعنت خداوند بر او باد - کشته شد، از امام حسن نامه‌ای برایم رسید که در آن نوشته بود: این جزای کسی است که بر خداوند درباره اولیائش جسارت کرد. او گمان می‌کرد مرا

می‌کشد در حالی که فرزندی ندارم، پس قدرت خداوند را چگونه دید؟؛^{۶۷}

۸. محمد بن حمزة بن الحسن. وی می‌گوید: به امام حسن

عرض کردم: دوست دارم امام و حجت خداوند بر بندگان پس از شما را بشناسم. آن حضرت فرمود: ولی خداوند و حجت او بر بندگان و جانشین من شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هنگام طلوع فجر در حالی که ختنه شده بود متولد شد؛^{۶۸}

ج) کسانی که در کودکی و در غیبت صغرا با حضرت دیدار کرده‌اند. برای نمونه می‌توان به این افراد اشاره کرد.

۱. محمد بن عثمان. عبدالله بن جعفر حمیری می‌گوید: از محمد بن عثمان پرسیدم: آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟ گفت: آری، آخرین باری که او را دیدم نزد کعبه بود و می‌فرمود: بار خدایا! از دشمنانت انتقام مرا بگیر؛^{۶۹}

۲. اباعلی بن مطهر. فتح مولی الزراری می‌گوید: «اباعلی می‌گفت: او را دیده‌ام و قامتش را نیز توصیف کرد؛^{۷۰}

۳. ابراهیم بن ادريس. وی می‌گوید: «آن حضرت را بعد از رحلت ابومحمد در حالی که نوجوانی نزدیک به سن بلوغ بود دیدم و دست و صورتش را بوسیدم؛^{۷۱}

۴. ابوعبدالله بن صالح. محمد بن علی از او چنین نقل می‌کند: «او آن حضرت را نزد حجرالاسود دیده‌ام، در حالی که مردم به سوی آن هجوم می‌بردند و آن حضرت فرمودند که به این کار مأمور نشدند؛^{۷۲}

۵. ابونصر ظریف. ابراهیم بن محمد از او نقل می‌کند که او حضرت را دیده‌ام؛^{۷۳}

۶. نسیم و ماریه، کنیزان امام عسکری. سیاری می‌گوید: «آن دو به من گفتند، چون صاحب‌الزمان از شکم مادر خارج شد، عطسه کرد و فرمود: الحمد لله رب العالمین؛^{۷۴}

۷. ابهارون. وی می‌گوید: «صاحب‌الزمان را دیدم و روز تولدشان جمعه سال ۲۵۶ بود؛^{۷۵}

۸. ابوالادیان. وی می‌گوید: «چون جعفر برای قرائت نماز بر پیکر امام حسن جلو ایستاد و خواست تکبیر بگوید، کودکی کمی گندم‌گون با موهایی مجعد که میان دندان‌هاش فاصله بود از اتاق خارج شد و عبای جعفر را کشید و گفت: عمو عقب بایست، من برای قرائت نماز بر پدرم سزاوارترم؛^{۷۶}

۹. محمد بن صالح. او می‌گوید: «صاحب‌الزمان بر جعفر کذاب هنگامی که پس از درگذشت ابومحمد در مورد میراث با او منازعه کرد، از جایی غیر معمولی وارد شد و به او گفت: ای جعفر! چرا متعرض حقوق من می‌شوی؟»^{۷۷}

۱۰. جد حسن بن وثناء. حسن به نقل از جد خود چنین روایت می‌کند: «او هنگام هجوم سربازان و جعفر کذاب به خانه امام حسن در آن جا بوده است که به ناگاه امام مهدی را می‌بیند که از آن جا بیرون می‌آید و از در خانه خارج می‌شود و کسی متوجه خروج او نمی‌شود»^{۷۸}

۱۱. کامل بن ابراهیم. او برای پرسش از مسائلی به خدمت امام حسن می‌رسد و در خانه آن حضرت، مهدی را ملاقات می‌کند؛^{۷۹}

۱۲. محمد بن اسماعیل. وی مسن‌ترین نوادگان پیامبر اکرم در عراق بوده است. او می‌گوید: «آن حضرت را میان دو مسجد دیدم در حالی که نوجوان بودند»^{۸۰}
۱۳. ابراهیم بن عبده نیشابوری و کنیزش. کنیز او می‌گوید: «من با ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودم. پس آن حضرت نزد ما آمدند و کتاب مناسک ابراهیم را گرفتند و به او سخنانی فرمودند»^{۸۱}

۱۴. جعفر کذاب که آن حضرت را دو بار ملاقات کرد؛^{۸۲}
۱۵. سیماء. وی که در خانه حضرت را شکسته و وارد آن جا شده بود حضرت را دید که به او گفتند: «در خانه من چه می‌کنی؟» او گفت: «جعفر گمان می‌کرد پدرت در گذشته است و فرزندی ندارد، ولی اگر خانه خانه شماس، من از آن خارج می‌شوم»^{۸۳}
۱۶. کنیز ابوعلی خیزرانی. ابوعلی وی را به امام عسکری هدیه کرده بود. او هنگام هجوم جعفر بر بیت امام عسکری از آن جا فرار می‌کند و نزد ابوعلی بازمی‌گردد و ابوعلی با او ازدواج می‌کند. ابوعلی می‌گوید: «کنیز گفت: هنگام ولادت امام حضور داشته است و نام مادرش صیقل بوده است»^{۸۴}

۱۷. ابراهیم بن محمد بن فارس. وی می‌گوید: «از ترس والی، به خانه امام عسکری رفتم تا از ایشان خداحافظی و از شهر فرار کنم. چون بر آن حضرت وارد شدم، نوجوانی که چون ماه شب چهارده بود را کنار آن حضرت دیدم. او به من گفت: ای ابراهیم! فرار مکن. خداوند تو را از شر او مصون می‌دارد. بسیار تعجب کردم و به ابومحمد گفتم: سرورم! ای فرزند پیامبر خدا! این کیست که از دل من خبر داد؟ فرمود: او پسر من و جانشین من پس از من است»^{۸۵}

۱۸. اسماعیل بن علی. وی می‌گوید: «در آخرین ساعات حیات امام حسن کنار آن حضرت بوده است و امام مهدی را بر بالین پدر گرامیشان مشاهده کرده است»^{۸۶}
از افرادی که آن حضرت را پیش از غیبت کبرا ملاقات کرده‌اند، ولی جریان دیدار آنها به تفصیل بیان نشده است، می‌توان از این افراد یاد کرد:
شیخ صدوق به سندى از ابوعبدالله کوفی روایت می‌کند که کسانی که حضرت و معجزه‌های ایشان را دیده‌اند، این افرادند:

چون جعفر برای
قرائت نماز بر پیکر
امام حسن جلو
ایستاد و خواست
تکبیر بگوید، کودکی
کمی گندم‌گون با
موهایی مجعد که
میان دندان‌هایش
فاصله بود از اتاق
خارج شد و عبای
جعفر را کشید و
گفت: عمو عقب
بایست، من برای
قرائت نماز بر پدرم
سزاوارترم

از وکلای بغداد عمری و پسرش و حاجر، بلالی، عطار، از کوفه عاصمی، از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار، از قم احمد بن اسحاق، از همدان محمد بن صالح، از ری بسامی و اسدی، از آذربایجان قاسم بن علاء، از نیشابور محمد بن شاذان؛

از غیروکلا، از اهل بغداد، ابوقاسم بن ابی حلیس، ابوعبدالله کندی، ابوعبدالله جنیدی، هارون قزاز، نیلی، ابوالقاسم بن دبیس، ابوعبدالله بن فروخ، مسرور طباطبائی، احمد و محمد، فرزندان حسن، اسحاق کاتب، صاحب النواء، صاحب همیان، از همدان محمد بن کشمرد، جعفر بن حمدان، محمد بن هارون بن عمران، از دینور حسن بن هارون، احمد بن اخیه، ابوالحسن، از اصفهان ابن‌باذ شاله، از صیمره زیدان، از قم حسن بن نصر، محمد بن محمد، علی بن محمد بن اسحاق، پدرش و حسن بن یعقوب، از اهل ری قاسم بن موسی، پسرش، ابومحمد بن هارون، صاحب سنگ‌یزه، علی بن محمد، محمد بن محمد کلینی، ابوجعفر رضاء، از قزوین مرداس و علی بن احمد، از فافتق دو نفر، از شهر زور ابن‌الخان، از فارس محروج، از مرو مالک هزار دینار و صاحب مال و رقه سفید و ابوثابت، از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح، از یمن فضل بن یزید، فرزندش حسن، جعفری، ابن‌عجمی و شمشاطی، از مصر صاحب دو فرزند و صاحب مال در مکه و ابو رجاء، از نصیبین ابومحمد بن و جناء، از اهواز حصینی.^{۸۷}

د) کسانی که از وجود امام مهدی باخبر بوده‌اند و در برخی از موارد به طور دقیق نمی‌دانیم این اطمینان از چه راهی برایشان به دست آمده است، ولی وجود این دسته از افراد نیز نقض دیگری بر کلام آقای قفاری است که مدعی است تنها راه اطلاع شیعه از وجود امام مهدی ، حضرت حکیمه بوده است؛ زیرا او نمی‌تواند ثابت کند که این افراد لزوماً از سوی حضرت حکیمه به چنین اطمینانی دست یافته‌اند. این دسته، طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند که از گزارش‌ها و نامه‌های ارسالی‌شان برای حضرت کشف می‌کنیم که اصل وجود حضرت برایشان یقینی بوده است. اسامی تعدادی از این افراد بدین قرار است:

۱. علی بن محمد. شیخ کلینی از وی چنین روایت می‌کند: «صاحب در نیمه شعبان ۲۵۵ متولد شد»؛^{۸۸}
۲. ابوغانم خادم. وی می‌گوید: «برای ابومحمد فرزندی متولد شد و نامش را محمد گذاشت و روز سوم او را بر اصحابش

عرضه کرد و فرمود: این صاحب شما پس از من و جانشین من بر شماست»؛^{۸۹}

۳. حمزه بن ابی‌فتح. حسن بن صدر می‌گوید: «روزی حمزه نزد من آمد و گفت: بشارت! امروز در خانه ابومحمد نوزادی متولد شد و دستور بر کتمان آن داد. پرسیدم: نامش چیست؟ گفت: نامش محمد و کنیه‌اش جعفر است»؛^{۹۰}

۴. غیاث بن اسید. وی می‌گوید: «مهدی در روز جمعه متولد شد و مادرش ریحانه است»؛^{۹۱}

۵. ابوالفضل حسن بن حسین علوی. وی می‌گوید: «بر ابومحمد حسن بن علی در سامرا وارد شدم و ولادت فرزند قائم را به او تبریک گفتم»؛^{۹۲}

۶. حمزه بن نصر. وی می‌گوید: «چون که مهدی متولد شد، اهل خانه شادمان شدند و چون رشد کرد، دستور رسید که هر روز با گوشت، مغز استخوان نیز بخیریم و گفته شد: این برای مولای کوچکم است»؛^{۹۳}

۷. عقید خادم. وی می‌گوید: «ولی خداوند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب - صلوات‌الله علیهم اجمعین - در شب جمعه ماه رمضان سال ۲۵۴ هجری متولد شد».^{۹۴}

بر این نام‌ها می‌توان نام ده‌ها شخصیت دیگر را افزود که برای حضرت نامه نوشته‌اند. آنها تقاضاهایی از محضر مبارک آن حضرت داشته‌اند و گاه پاسخ‌های حضرت صورتی معجزه‌آسا داشته است، همه این ارتباطها نشان می‌دهد که وجود حضرت بر ایشان امری مسلم بوده است، تفصیل اسامی این افراد و شرح ماجراهای آنان در کتاب‌هایی چون *کمال‌الدین و الغیبه* شیخ طوسی و دیگر کتاب‌های مربوط آورده شده است. البته به گفته شیخ طوسی، اینها بخش اندکی از روایات کسانی است که با حضرت دیدار کرده‌اند. شیخ طوسی بسیاری از روایات را به دلیل پرهیز از طولانی شدن کتاب نیاورده است.^{۹۵}

آنچه گذشت فقط افرادی بودند که از راهی غیر از گزارش حضرت حکیمه از تولد امام مهدی و وجود آن حضرت باخبر شده‌اند. البته با توجه به شرایط خاص آن مقطع زمانی و تهدیدهایی که برای جان امام مهدی وجود داشته بی‌شک بسیاری دیگری از شیعیان خالص نیز وجود داشته‌اند که از وجود

امام مهدی مطلع شده‌اند و آن را برای دیگران بازگو نکرده‌اند یا گزارش‌های آنان به دست ما نرسیده است. البته این صرف‌نظر از ده‌ها و صدها حدیثی است که بر قیام نهمین فرزند از نسل امام حسین و غیبت او دلالت دارد. با به استناد آنها حتی اگر هیچ‌کس با امام مهدی دیدار نکرده بود، می‌توان نسبت به وجود آن حضرت و غیبتشان اطمینان حاصل کرد.^{۹۶} بر این اساس، روشن شد که این ادعای آقای قفاری که از وجود امام مهدی و غیبت او هیچ‌کس جز حکیمه اطلاع نیافت، سخنی به غایت بی‌اساس است، گرچه نقش برجسته حضرت حکیمه به عنوان کسی که شاهد ولادت امام مهدی بوده است، انکارنشده است. هم‌چنین روشن شد که شیعه در اعتقاد به تولد امام مهدی به سخن یک زن اعتماد نکرده است.

آقای قفاری در ادامه، ادعا می‌کند که شیخ طوسی نیز بر همین باور بوده است. وی در این باره چنین می‌نویسد:

پس مسئله مهدی و غیبت او آن‌چنان که روایت شیخ الطائفه بر آن دلالت دارد، تنها از طریق حکیمه در میان شیعه رواج پیدا کرد و من نمی‌دانم چگونه شیعه سخن یک زن غیر معصوم در مورد اصل مذهب می‌پذیرد، با این‌که آنها اجماع تمام امت را ولو در مسئله‌ای فرعی اگر معصوم در میانشان نباشد، نمی‌پذیرند.^{۹۷}

از ظاهر کلام ایشان این‌گونه برمی‌آید که گویا می‌خواهد بگوید: شیخ طوسی نیز بر این باور بوده است که مسئله وجود و غیبت امام مهدی، فقط از طریق حضرت حکیمه در میان شیعه رواج یافته است، ولی با مراجعه به کلمات شیخ طوسی به سادگی می‌توان دریافت که این ادعا هرگز با واقعیت هم‌خوانی ندارد. شیخ در فصل مستقلی که به دلایل تولد امام مهدی اختصاصی داده است، چنین می‌نویسد:

اما در مورد صحت ولادت آن حضرت از ناحیه اخبار ما به زودی بخشی از آن‌چه، به صورت مختصر یا مفصل در این باره روایت شده را ذکر می‌کنیم و سپس برخی از اخبار مشاهده‌کنندگان آن حضرت را بیان می‌کنیم؛ زیرا بیان تمام آن‌چه در این باره روایت شده کتاب را طولانی می‌کند.^{۹۸}

وی در ادامه، روایات گوناگونی در این باره نقل می‌کند. در این روایات، افراد زیادی ولادت امام مهدی یا دیدار خود با آن حضرت را گزارش داده‌اند. این افراد به ترتیب عبارتند از: ابوالفضل حسین بن الحسن العلوی، حضرت حکیمه، احمد بن محمد، ابوهاشم جعفری، نسیم خادم، مردی از اهل فارس، عمر اهوازی، حضرت حکیمه، پیرزن همسایه امام عسکری، عثمان بن سعید، نسیم و ماریه، حمزه بن نصر، ابراهیم بن ادريس، ابونصر خادم، کامل بن ابراهیم، جعفر کذاب، رشیق، ابهارون و احمد بن اسحاق.^{۹۹}

البته این افراد، غیر از کسانی هستند که در فصل بعد که با عنوان «اخبار تعدادی از کسانی که صاحب الزمان را دیده‌اند» آورده شده‌اند. بنابراین، نمی‌توان مدعی شد به اعتقاد شیخ طوسی، ماجرای تولد و غیبت حضرت مهدی به وسیله حضرت حکیمه به

این ادعای آقای قفاری که از وجود امام مهدی و غیبت او هیچ‌کس جز حکیمه اطلاع نیافت، سخنی به غایت بی‌اساس است، گرچه نقش برجسته حضرت حکیمه به عنوان کسی که شاهد ولادت امام مهدی بوده است، انکارنشده است

شیعه منتقل شده است. البته در روایت مورد نظر آقای قفاری، که در کتاب *الغیبه* شیخ طوسی روایت شده است هیچ‌گونه قرینه‌ای وجود ندارد که اثبات کند اطلاع از امر امام مهدی منحصرأ در اختیار حضرت حکیمه بوده است. گفتنی است در این روایت، امام حسن به حضرت حکیمه سفارش می‌فرماید که امر امام مهدی را پس از شهادتشان برای شیعیان بازگو نمایند.

شبهه بیست و هفتم

و می‌بینی که امامشان دستور می‌دهد امر مهدی و غیبتش از همه به جز شیعیان مورد اعتماد مخفی داشته شود، با این که هر کس امام را شناسد، به اعتقاد آنها، غیر خدا را شناخته و عبادت کرده است و اگر در چنین حالتی بمیرد، به مرگ کفر و نفاق مرده است.^{۱۰}

نقد و بررسی

در عبارت پیش گفته، دو پرسش وجود دارد:

۱. چگونه به امامی که از دیدگان همه غایب است، می‌توان معرفت پیدا کرد؟
۲. چگونه به امامی که اصل وجود و غیبتش پوشیده است، می‌توان معرفت پیدا کرد؟

پرسش نخست ناظر به وضعیت تمام شیعیانی است که توفیق دیدار با امام مهدی را پیدا نکردند. اما پرسش دوم تنها متوجه شیعیانی است که در دوران تولد آن حضرت می‌زیسته‌اند و به دلیل شرایط حاد سیاسی، از اصل وجود آن حضرت مطلع نبودند، ولی شیعیانی که در آن دوران یا پس از آن می‌زیسته‌اند و با تلاش‌های امام حسن عسکری و دانش‌مندان شیعه از وجود و غیبت امام مهدی اطلاع یافتند، حتی اگر آن حضرت را ملاقات نکرده باشند، در تیررس این شبهه نیستند.

شیخ مفید، قریب به هزار سال پیش در پاسخ به پرسش نخست چنین می‌نویسد:

میان معرفت به امام و غیبت او منافاتی نیست؛ زیرا علم به وجود امام در هستی نیازمند مشاهده او نیست. ما به چیزهایی که با هیچ‌یک از حواس درک نمی‌شوند علم داریم، چه رسد به چیزی که ادراکش ممکن است؛ زیرا می‌توان به آنچه مکان ندارد علم پیدا کرد، چه رسد به آنچه مکان دارد، ولی مکانش مخفی است. می‌توان

به معدوم و گذشته و آینده علم پیدا کرد، چه رسد به آنچه وجود دارد، ولی پوشیده و مستور است. خداوند بلندمرتبه به انبیای گذشته بشارت پیامبر ما محمد را پیش از وجودش داد و فرمود: *وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ* و فرمود: *النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ* پس نام پیامبر ما - بر او و خاندانش سلام - در کتاب‌های پیشین خداوند نوشته شده بود و خداوند بر امت‌های گذشته معرفت به او، اقرار به او و انتظارش را واجب کرده بود، در حالی که او ودیعه‌ای در صلب پدرانش بود و به وجود نیامده بود. ما امروز به قیامت و مبعوث شدن و حساب روز واپسین علم و معرفت داریم، در حالی که اینها معدومند و هنوز موجود نشده‌اند. ما آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را می‌شناسیم، در حالی که نه آنها را دیده‌ایم و نه کسانی را که آنها را دیده‌اند. به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت معرفت داریم، در حالی که نه شخص آنها را می‌شناسیم و نه مکان آنها را می‌دانیم. پس خداوند معرفت به آنها و اقرار به آنها را بر ما واجب کرده است، گرچه ما راهی به آنها نداریم.^{۱۱}

در پاسخ پرسش دوم باید گفت: اول آن که در کنار روایت مورد نظر آقای قفاری از امامان اهل بیت در احادیث دیگری چنین روایت شده است که تکلیف وجوب شناخت امام زمان از عهده کسانی که این مهم برایشان میسور نیست تا زمان مهیا شدن آن برداشته شده است. برای نمونه، یعقوب بن شعیب می‌گوید: از امام صادق پرسیدم: اگر برای امام اتفاقی بیفتد، مردم چه کنند؟ فرمودند:

أين قول الله: فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ؟
قال: هم في عذر ما داموا في الطلب و هولاء الذين ينتظرونهم في عذر حتى يرجع إليهم أصحابهم.^{۱۲}
این سخن خداوند «پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای

کوچ نمی‌کنند» کجاست؟ آنها تا زمانی که در حال جست‌وجو هستند معذورند و کسانی که منتظر جست‌وجوگران هستند نیز معذورند تا آنها برگردند.

در حدیث دیگری از امام صادق پرسیده شد دربارهٔ کسانی که امامشان در گذشته چه می‌گویند و آنها چه کنند. فرمودند:

أما تقرأ كتاب الله فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَى قَوْلِهِ يَحْذَرُونَ قلت: جعلت فداك! فما حال المنتظرين حتى يرجع المتفقهون؟ قال: فقال لي يرحمك الله أما علمت إنه كان بين محمد و عيسى: خمسون و مائتا سنة فمات قوم على دين عيسى انتظاراً لدين محمد؟ فاتاهم الله أجمعهم مرتين.^{۱۳} آیا در کتاب خداوند نخوانده‌ای که «پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند» تا آنجا که می‌فرماید «باشد که آنان [از کيفر الهی] بترسند». پرسیدم: فدایت شوم! تا زمانی که کسانی که برای اطلاع رفته‌اند برنگشته‌اند، وضعیت منتظران چگونه است؟ فرمودند: خداوند تو را رحمت کند! آیا نمی‌دانی که میان محمد و عیسی ۲۵۰ سال فاصله بود و عده‌ای بر دین عیسی از دنیا رفتند، در حالی که منتظر دین محمد بودند؟ پس خداوند دوباره به آنها پاداش داد.

بر این اساس، روشن شد که کسانی که در عصر تولد امام مهدی می‌زیسته‌اند و به دلیل شرایط خاص آن مقطع از وجود امام مهدی و غیبت آن حضرت مطلع نشده‌اند. اگر برای رسیدن به این آگاهی تلاش خود را به کار گرفته باشند، معذور هستند؛ زیرا تکلیف آنها به معرفت شخص امام بدون وجود زمینه‌های این معرفت تکلیف بمالایطاق است که هم عقلاً قبیح است و هم روایات یاد شده بر ضرورت نداشتن آن دلالت داشتند. بنابراین، بر باورهای شیعه از این ناحیه اشکالی وارد نیست.^{۱۴} دوم این که مقصود از مرگ کفر و نفاق هم‌چنان که در روایات اهل‌بیت آمده است، مرگ بر غیر دین اسلام نیست، بلکه مقصود مرگ به حالت گمراهی است. شیخ کلینی سند خود را از ابی‌یعفور چنین روایت می‌کند:

سألت أبا عبد الله عن قول رسول الله: من مات و ليس له امام فميتته ميتة جاهلية؟ قال: قلت: ميتة كفر؟ قال: ميتة ضلال. قلت: فمن مات اليوم و ليس له امام فميتته ميتة جاهلية؟ فقال: نعم؛^{۱۵} از امام صادق در مورد این فرمایش پیامبر خداوند: «هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است»، پرسیدم که آیا مقصود مرگ در حال کفر است؟ فرمود: مقصود مرگ در حال گمراهی است. پرسیدم: پس هرکس امروز بمیرد، بدون این که امامی داشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟ فرمودند: آری.

ملا صالح مازندرانی در شرح این حدیث چنین می‌نویسد:

کسانی که در عصر تولد امام مهدی می‌زیسته‌اند و به دلیل شرایط خاص آن مقطع از وجود امام مهدی و غیبت آن حضرت مطلع نشده‌اند. اگر برای رسیدن به این آگاهی تلاش خود را به کار گرفته باشند، معذور هستند؛ زیرا تکلیف آنها به معرفت شخص امام بدون وجود زمینه‌های این معرفت تکلیف بمالایطاق است که هم عقلاً قبیح است و هم روایات یاد شده بر ضرورت نداشتن آن دلالت داشتند

کفر معانی متعددی دارد، از جمله کفر به خداوند و روز قیامت؛ یعنی انکار آنها کلاً و این انکار اصل ایمان است. از جمله معانی آن گمراهی و ارتداد است؛ یعنی خارج شدن از مسیر حق بعد از داخل شدن در آن و ترک آن پس از خواستنش. به همین دلیل امام صادق به آن معنایی که در این حدیث قصد شده اشاره فرمودند. پس هر کس به دین اسلام اعتراف کند، ولی امام حق را انکار کند به وجوب ایمان معترف است، اما از طریق آن گمراه شده است؛ چون گمان کرده است که طریق حق همانی است که می‌پیماید. چنین شخصی به این معنا کافر است نه به معنای اول.^{۱۰۶}

بر این اساس، روشن شد که اگر اهل بیت در جایی مرگ جاهلیت را به مرگ کفر و نفاق تفسیر کرده‌اند، در جای دیگر، مقصود خود را از مرگ کفر و نفاق توضیح داده‌اند و از قضا تفسیر اهل بیت، همان تفسیری است که محدثان اهل سنت از این حدیث ارائه کرده‌اند. برای نمونه، ابن حجر در شرح حدیث پیامبر می‌نویسد:

مقصود از مرگ جاهلیت، مرگی مشابه مرگ اهل جاهلیت بر گمراهی است.^{۱۰۷}

سیوطی می‌نویسد:

یعنی بمیرد، آن‌چنان‌که اهل جاهلیت بر گمراهی و افتراق می‌مردند.^{۱۰۸}

بر این اساس، شیعه و اهل سنت در تفسیر حدیث پیامبر، هم‌نوا هستند. برخلاف تصور آقای قفاری، تفسیر یاد شده از حدیث پیامبر تفسیری شیعی نیست و البته مخفی ماندن این ظرافت‌ها بر کسی که هدفی جز شبهه‌افکندن و تکثیر اشکالات ندارد، چندان هم دور از انتظار نیست.

شبهه بیست و هشتم

روایات شیعه درباره تعیین زمان غیبت مهدی متعارضند. طوسی از حکیمه چنین روایت می‌کند:

سه روز پس از تولد امام مهدی مشتاق زیارت ولی

خدا شدم. پس به سوی آنها روانه شدم و ابتدا وارد اتاقی که سوسن در آن بود شدم، ولی نشانی ندیدیم و سخنی نشنیدیم. دوست نداشتم در این باره سؤال بکنم. پس بر ابومحمد وارد شدم. حیا مانع شد پرسشی بنمایم، اما آن حضرت خود شروع به سخن کرده و فرمودند: ای عمه! او در حمایت خداوند، حجاب و غیبت اوست تا این‌که به او اذن دهد.

در حدیث دیگری روایت کرده است که حکیمه پس از هفت روز دیگر او را ندید و در حدیث سومی روایت کرد که او را پس از چهل روز دید، در حالی که در خانه راه می‌رفت و پس از آن دیگر او را ندید. در حدیث دیگری آمده است که حکیمه در خانه عسکری رفت و آمد می‌کرد. هر چهل روز او را زیارت می‌کرد. چند روز پیش از وفات حسن عسکری - که عمر مهدی حداکثر پنج سال بود -، طبق عادت خود به خانه عسکری رفت و ماجرا را چنین شرح کرده است: «مردی را دیدم و نشناختم؛ به برادرزاده‌ام گفتم: این، که دستور می‌دهی در مقابلش بنشینم کیست؟ فرمود: فرزند نرجس و جانشین من است و به زودی مرا از دست خواهید داد. پس سخن او را بشنو و از او اطاعت کن.»

و مهدی این چنین غایب شد و کسی جز حکیمه که خبر آن را به ثقات شیعه منتقل کرد - آن‌چنان‌که روایتشان می‌گوید - از آن اطلاع نیافت.^{۱۰۹}

نقد و بررسی

آقای قفاری در اشکال پیش گفته، مرتکب دو اشتباه اساسی شده است. اول این که تصور کرده تنها کسی که امام مهدی را ملاقات کرد و از تولد و غیبت ایشان اطلاع یافت، حضرت حکیمه بوده است. دوم این که گمان کرده غیبت امام مهدی امری دفعی بوده است که با آخرین ملاقات حضرت حکیمه با امام مهدی، آغاز شده است. اما از نقد شبهه پیشین درمی‌یابیم که اولاً حضرت حکیمه تنها شخصیتی نبوده‌اند که با امام مهدی دیدار کرده و از تولد و غیبت آن حضرت مطلع بوده است، بلکه بسیاری دیگر از اصحاب مورد اعتماد امام حسن عسکری آن حضرت را ملاقات کرده بودند. بنابراین، دادن نقش محوری به

حضرت حکیمه در جریان باخبر شدن شیعیان از تولد و غیبت امام مهدی از اساس باطل است. ثانیاً غیبت امام مهدی با آخرین ملاقات حضرت حکیمه با ایشان هم‌زمان نبوده است. اصولاً غیبت به معنای ظاهر نشدن امام در برابر انظار مردم است. این پدیده گرچه می‌توانست به صورت دفعی انجام پذیرد، اما روایات و گزارش‌های تاریخی مؤید این معناست که این پدیده صورتی تدریجی داشته است. به همین دلیل، در منابع حدیثی به موارد گوناگونی برمی‌خوریم که شیعیان مورد اعتماد، آن حضرت را یک شب پس از تولد،^{۱۱۰} هفت روز پس از تولد،^{۱۱۱} چهل روز پس از آن،^{۱۱۲} دو روز پیش از شهادت امام عسکری^{۱۱۳}، چند روز قبل از شهادت حضرت،^{۱۱۴} هنگام تجهیز حضرت^{۱۱۵} و یا پس از شهادت امام عسکری^{۱۱۶} دیده‌اند. این روایات نشان می‌دهد، این تصور آقای قفاری که غیبت آن حضرت امری دفعی و هم‌زمان با آخرین ملاقات حضرت حکیمه بوده، بی‌اساس است. به همین دلیل، شیخ مفید^{۱۱۷} با این که آغاز غیبت امام مهدی را زمان تولد آن حضرت می‌داند، حکایت‌های گوناگونی از دیدار شیعیان خاص با امام مهدی از زمان تولد تا پایان غیبت صغرا آورده است.^{۱۱۸} این نیست، مگر به این دلیل که به باور او غیبت امام مهدی نه دفعی که تدریجی بوده است، همچنان که امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی که احادیث مورد نظر آقای قفاری را روایت کرده‌اند، در کنار این احادیث ده‌ها ماجرا از تشرفات مؤمنان به محضر امام مهدی را هم نقل کرده‌اند.^{۱۱۹} پس به باور آنان، آغاز غیبت آن حضرت با آخرین ملاقات حضرت حکیمه هم‌زمان نبوده است. اگر نه، چگونه می‌توان از یک‌سو آغاز غیبت را روز سوم یا هفتم تولد امام مهدی و آن هم هم‌زمان با آخرین ملاقات حضرت حکیمه دانست و از سوی دیگر، ده‌ها حکایت از ملاقات دیگر مؤمنان در زمان‌های گوناگون حتی چندروز پیش از شهادت امام عسکری و یا پس از آن را بیان کرد.

مشکل آقای قفاری این است که با گزینش تعداد انگشت‌شماری از روایات و از پیش خود برای شروع غیبت زمانی خاص تعیین کرده و براساس آن، روایات را متعارض دیده است، در حالی که برای فهم معنای یک روایت، باید دیگر روایات مشابه را نیز دید و مقصود اصلی روایت را با عرضه روایات بر یک‌دیگر به‌دست آورد. هم‌چنان که برای فهم مقصود یک دانش‌مند، باید مجموع سخنان او را در نظر گرفت. پس اگر شیخ طوسی یا شیخ صدوق، روایتی را آورده‌اند که براساس آن، حضرت حکیمه در روز سوم یا هفتم امام مهدی را زیارت کردند. در کنار آنان، ده‌ها روایت دیگر هم آورده‌اند که به صورت مکرر و در زمان‌های دیگر، افراد دیگری نیز حضرت را دیده‌اند. مجموع این روایات نشان می‌دهد به اعتقاد آنان، شروع غیبت امام مهدی با آخرین ملاقات حضرت حکیمه با امام مهدی هم‌زمان نبوده است.

نکته دیگری که در کلام آقای قفاری وجود دارد، این است که گویا او چهار روایت مربوط به ملاقات حضرت حکیمه با امام مهدی را در تعارض دیده است، در حالی که

غیبت به معنای ظاهر نشدن امام در برابر انظار مردم است. این پدیده گرچه می‌توانست به صورت دفعی انجام پذیرد، اما روایات و گزارش‌های تاریخی مؤید این معناست که تدریجی داشته است

اولاً او در نقل روایت دوم امانت‌داری نکرده است و به دروغ مدعی شده است که حکیمه پس از هفت روز امام مهدی را ندید،^{۱۲۰} در حالی که در آن روایت از دیده شدن امام مهدی در روز هفتم سخن به میان آمده و نه دیده نشدن پس از هفت روز. ثانیاً این روایات هرگز با یکدیگر در تعارض نیستند. متن چهار روایت مورد نظر آقای قفاری این گونه است:

۱. فلما كان بعد ثلاث اشتقت إلى ولي الله، فصرت إليهم فبدأت بالحجرة التي كانت سوسن فيها، فلم أر أثراً ولا سمعت ذكراً فكرهت أن أسأل، فدخلت على أبي محمد فاستحييت أن أبدأه بالسؤال، فبدأني فقال: (هو) يا عمّة في كنف الله و حرزه و ستره و غيبه حتى يأذن الله له، فإذا غيب الله شخصي و توفاني و رأيت شيعة قد اختلفوا فأخبرني الثقات منهم، و ليكن عندك و عندهم مكتوماً، فإن ولي الله يغيبه الله عن خلقه و يحجبه عن عباده فلا يراه أحد حتى يقدم له جبرئيل فرسه ليَقْضِي الله أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا.^{۱۲۱}

۲. عن موسى بن محمد بن جعفر قال: حدثني حكيمه بنت محمد بمثل معنى الحديث الأول إلا أنها قالت: فقال لي: أبو محمد يا عمّة! إذا كان اليوم السابع فأتينا. فلما أصبحت جئت لاسلم على أبي محمد و كشفت عن الستر لا تفقد سيدي فلم أره، فقلت له: جعلت فداك! ما فعل سيدي؟ فقال: يا عمّة إستودعناه الذي إستودعت أم موسى. فلما كان اليوم السابع جئت فسلمت و جلست فقال: هلموا ابني، فجئ بسيدي و هو في خرق صفر ففعل به كفعله الأول، ثم أدلى لسانه في فيه كأنها يغذبه لبناً و عسلاً، ثم قال: تكلم يا بني...^{۱۲۲}

۳. ... فلما كان بعد أربعين يوماً دخلت على أبي محمد فإذا مولانا الصاحب يمشي في الدار، فلم أر وجهاً أحسن من وجهه ولا لغة أفصح من لغته، فقال أبو محمد: هذا المولود الكريم على الله عز و جل فقلت: سيدي أرى من أمره ما أرى و له أربعون يوماً، فتبسّم و قال: يا عمّتي أما علمت أنا معاشر الأئمة

نشئ في اليوم ما ينشئ غيرنا في السنة، فقامت فقبلت رأسه و انصرفت، ثم عدت و تفقدته فلم أره فقلت لأبي محمد: ما فعل مولانا؟ فقال: يا عمّة إستودعناه الذي إستودعت أم موسى.^{۱۲۳}

۴. قالت حكيمه: فلم أزل أرى ذلك الصبي في كل أربعين يوماً إلى أن رأيت رجلاً قبل مضي أبي محمد بأيام قلائل فلم أعرفه، فقلت لابن أخي: من هذا الذي تأمرني أن أجلس بين يديه؟ فقال لي: هذا ابن نرجس و هذا خليفتي من بعدي و عن قليل تفقدوني فاسمعي له و أطيعي.^{۱۲۴}

با دقت در این چهار روایت روشن می‌شود که در آنها هیچ تعارضی نیست؛ زیرا روایت نخست، تنها ناظر به این مطلب است که حضرت حکیمه، فردای شب تولد امام مهدی موفق به زیارت آن حضرت نشد و اصلاً از این که روزهای پس از آن امام مهدی را دیده‌اند یا نه سخنی به میان نیامده است. آنچه در حدیث دوم به چشم می‌خورد، این است که حضرت حکیمه در روز هفتم توانست با امام مهدی دیدار کند و باز نسبت به این که روزهای بعد توفیق ملاقات را داشته‌اند یا نه، سخنی در میان نیست گفتیم که آقای قفاری به دروغ از حضرت حکیمه چنین نقل کرده بودند که پس از روز هفتم آن حضرت را ندیدم. در روایت چهارم چنین آمده است که حضرت حکیمه هر چهل روز امام مهدی را زیارت می‌کرده‌اند. روشن است که میان این سه روایت هیچ تعارضی نیست، زیرا هیچ کدام یکدیگر را نفی نمی‌کنند و براساس آنها حضرت حکیمه روز اول موفق به ملاقات نمی‌شوند و در روز هفتم این توفیق را پیدا می‌کنند. در هر چهل روز باز این توفیق برایشان فراهم می‌شود. در روایت سوم نیز چنین آمده که حضرت حکیمه، در روز چهلم به دیدار امام مهدی می‌روند. این مطلب با روایات سابق هم‌خوانی دارد، تنها نکته روایت این است که ایشان می‌گویند: «ثم فقدته بعد ذلك.» این روایت به ظاهر با روایت چهارم که براساس آن امام مهدی را هر چهل روز زیارت می‌کرده منافات دارد، اما این تعارض ظاهری نیز به این صورت حل شدنی است که مقصود حضرت حکیمه از جمله «ثم فقدته بعد ذلك» این است که روزهای پس از روز چهلم یعنی روز چهلم و یکم و چهلم و دوم

و... ، امام مهدی را زیارت نکردم. این با ملاقات چهل روز پس از آن منافاتی ندارد. به تعبیر دیگر اگر تعبیر حضرت حکیمه این بود که: «ثم فقدته بعد ذلك ابدًا»، این تعبیر هرگونه ملاقاتی پس از آن تاریخ را نفی می‌کند؛ اما در کلام حضرت حکیمه، چنین تعبیری نیامده است. افزون بر این که اگر واقعاً میان این دو روایت تعارض باشد، این مسئله آن قدر کوچک و جزئی است که اگر هر دو را هم باطل بدانیم. هیچ چیزی آسیب نمی‌بیند. با توجه به آن چه گذشت، روشن شد که اولاً روایات به ظاهر متعارض چهار روایت نبوده و بلکه دو روایتند و ثانیاً آن دو روایت نیز با یکدیگر جمع‌شدنی هستند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پی نوشتها

- * عضو هیئت علمی گروه قرآن و حدیث پژوهشکده مهدویت.
١. دکتر ناصر القفاری، *اصول مذهب الشیعة*، ص ١٠٢٠ - ١٠٢١، انتشارات دارالرضا، [بی جا]، [بی تا].
 ٢. «نقد و بررسی شبهات ناصر القفاری» فصل نامه *مشرق موعود* شماره هشتم، شبیه دوم.
 ٣. فخر رزای، *تفسیر الرازی*، ج ٢١، ص ٨٧، چاپ سوم: [بی نا]، [بی جا]، [بی تا]؛ اسماعیل بن عمر دمشقی (ابن کثیر)، *البدایة و النهایة*، تحقیق: مکتبه المعارف، ج ٧، ص ١١٤، انتشارات مکتبه المعارف، بیروت، [بی تا].
 ٤. *تفسیر الرازی*، ج ٢١، ص ٨٨.
 ٥. سوره انعام، آیه ٥٩.
 ٦. سوره جن، آیه ٢٦-٢٧.
 ٧. محمود بن عبدالله الألوسی، *روح المعانی فی تفسیر القرآن (تفسیر الألوسی)*، ج ٢٠، ص ١١، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، [بی تا].
 ٨. سوره جن، آیه ٢٦.
 ٩. سوره آل عمران، آیه ٤٣.
 ١٠. سوره آل عمران، آیه ٤٥.
 ١١. سوره قصص، آیه ٧.
 ١٢. *تفسیر الرازی*، ج ٣، ص ١٦٩.
 ١٣. علی بن ابی الکریم محمد الشیبانی (ابن الأثیر الجزری)، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، ج ٢، ص ٢٤٤، چاپ اول: انتشارات دارالکتب العلمیة، بیروت ١٤١٥ قمری؛ احمد بن علی العسقلانی (ابن حجر)، *الإصابة فی تمییز الصحابة*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، ج ٣، ص ٥، چاپ اول: بیروت: انتشارات دارالکتب العلمیة، ١٤١٥ قمری.
 ١٤. محمد بن اسماعیل البخاری، *صحیح البخاری*، تحقیق مصطفی دیب الیغا، ج ٤، ص ٢٠٠، چاپ چهارم: انتشارات دار ابن کثیر، بیروت ١٤١٠ قمری.
 ١٥. احمد قسطلانی، *ارشاد الساری*، ج ٦، ص ٩٩، چاپ اول: انتشارات دارالفکر، بیروت ١٤٢١ قمری.
 ١٦. یحیی بن شرف النووی، *شرح النووی علی صحیح مسلم*، ج ١٥، ص ١٦٦، انتشارات دارالکتب العربی، بیروت ١٩٨٧ میلادی.
 ١٧. محمد بن الحسن الطوسی، *الغیبة*، ص ١٦٨، چاپ اول: مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم ١٤١١ قمری.
 ١٨. همان، ص ٢٥٧.
 ١٩. حسین بن حمدان، *الهدایة الکبری*، ص ٣٥٤، چاپ چهارم: مؤسسه البلاغ، بیروت ١٤١١ قمری.
 ٢٠. حسین بن عبدالوهاب، *عیون المعجزات*، ص ١٢٧، چاپ اول: انتشارات شریف رضی، قم ١٤١٤ قمری.
 ٢١. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ٤٢٦، انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی، قم ١٤٠٥ قمری.
 ٢٢. *الغیبة (طوسی)*، ص ٢٤٤.
 ٢٣. *اصول مذهب الشیعة*، ص ١٠٢١.
 ٢٤. *الغیبة (طوسی)*، ص ٢١٢.
 ٢٥. همان، ص ٤٩٤.
 ٢٦. *اصول مذهب الشیعة*، ص ١٠٢١.
 ٢٧. همان.
 ٢٨. سوره قصص، آیه ٤.
 ٢٩. اسماعیل بن عمر البصری دمشقی، *تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم)*، ج ٣، ص ٣٩٢، انتشارات دارالمعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت ١٤١٢ قمری.
 ٣٠. السمعانی، *تفسیر السمعانی*، تحقیق یاسر بن ابراهیم، ج ٤، ص ١٢٢، چاپ اول: انتشارات دارالوطن، عربستان ١٤١٨ قمری.
 ٣١. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)*، ج ١، ص ١٦٤، چاپ چهارم: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ١٤٠٣ قمری.
 ٣٢. علی بن محمد الشیبانی الموصلی (ابن اثیر)، *الکامل فی التاریخ*، ج ١، ص ٩٤، دار صادر للطباعة و النشر، بیروت ١٩٦٦ میلادی.
 ٣٣. *اصول مذهب الشیعة*، ص ١٠٢٢.
 ٣٤. *کمال الدین*، ص ٤٢٧.
 ٣٥. *کمال الدین*، ص ٤٢٤ و ٤٢٧؛ علی بن الحسین المسعودی، *إثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب*، ص ٢٥٨، چاپ دوم: انتشارات دارالأضواء، بیروت ١٤٠٩ قمری؛ *الهدایة الکبری*، ص ٣٥٥.
 ٣٦. *اصول مذهب الشیعة*، ص ١٠٢٢.
 ٣٧. جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ترجمه دکتر آیت اللهی، ص ١١٤، چاپ سوم: انتشارات امیرکبیر، تهران ١٣٨٥ شمسی.
 ٣٨. *صحیح البخاری*، ج ٦، ص ٦٢.
 ٣٩. احمد بن محمد الشیبانی (ابن حنبل)، *مسند احمد*، تحقیق عبدالله محمد درویش، ج ٥، ص ٤٠٥، چاپ دوم: انتشارات دارالفکر، بیروت ١٤١٤ قمری.
 ٤٠. *اصول مذهب الشیعة*، ص ١٠٢٣.
 ٤١. *الغیبة (طوسی)*، ص ٢٤٥.
 ٤٢. *کمال الدین*، ص ٤٢٨.

۴۳. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۳.
۴۴. علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۸، ص ۲۲۱، تحقیق عبدالله محمد درویش، چاپ اول: انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۴۱۲ قمری؛ أحمد بن علی بن المثنی التمیمی الموصلی، مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۹۶، تحقیق ارشاد الحق الأثری، چاپ اول: انتشارات دارالقبلة، جدّه ۱۴۰۸ قمری؛ علی بن بلیان الفارسی، صحیح ابن حبان، تحقیق شعيب الأرنؤوط، ج ۱۴، ص ۲۴۵، چاپ دوم: انتشارات مؤسسة الرسالة، بیروت ۱۴۱۴ قمری.
۴۵. تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۶۴.
۴۶. همان، ص ۱۶۶.
۴۷. الكامل فی تاریخ، ج ۱، ص ۹۵.
۴۸. محمد بن یعقوب کلینی رازی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱، چاپ پنجم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۳ شمسی.
۴۹. کمال الدین، ص ۴۷۳.
۵۰. الغیبة (طوسی)، ص ۲۷۲.
۵۱. البته در یک روایت از آن حضرت به «رجل» تعبیر شده است (کمال الدین، ص ۴۲۹) ولی این روایت منحصر به فرد است و در سایر نقل های این روایت از جمله نقل شیخ طوسی (الغیبة، ص ۲۳۹) مسعودی (اثبات الوصیة، ص ۲۵۹) و طبری (محمد بن جریر طبری، دلائل الامامة، ص ۵۰۰، چاپ اول: انتشارات مؤسسة البعثة، قم ۱۴۱۳ قمری) این تعبیر نیامده است.
۵۲. الغیبة (طوسی)، ص ۲۴۷.
۵۳. کمال الدین، ص ۴۷۵.
۵۴. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۴.
۵۵. سورة مريم، آیه ۲۵.
۵۶. سورة آل عمران، آیه ۳۷.
۵۷. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.
۵۸. کمال الدین، ص ۴۳۵.
۵۹. همان، ص ۴۳۷.
۶۰. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹.
۶۱. همان، ص ۳۲۸.
۶۲. همان.
۶۳. کمال الدین، ص ۴۳۱.
۶۴. همان، ص ۴۳۴.
۶۵. الهدایة الکبری، ص ۳۵۸.
۶۶. همان، ص ۳۵۷.
۶۷. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹.
۶۸. خاتون آبادی، کشف الحق، ص ۳۳ (به نقل از معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۲۴۰).
۶۹. الغیبة (طوسی)، ص ۲۵۳.
۷۰. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.
۷۱. همان.
۷۲. همان.
۷۳. همان، ص ۳۳۲.
۷۴. کمال الدین، ص ۴۳۰.
۷۵. همان، ص ۴۳۲.
۷۶. همان، ص ۴۷۵.
۷۷. همان، ص ۴۴۲.
۷۸. همان، ص ۴۷۳.
۷۹. الهدایة الکبری، ص ۳۵۹.
۸۰. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.
۸۱. همان، ص ۳۳۱.
۸۲. کمال الدین، ص ۴۴۲.
۸۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.
۸۴. کمال الدین، ص ۴۳۱.
۸۵. فضل بن شاذان، اثبات الرجعة (به نقل از: محمد بن الحسن الحرّ العاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۰۰، انتشارات علمی، قم، [بی تا]).
۸۶. الغیبة (طوسی)، ص ۲۷۲.
۸۷. کمال الدین، ص ۴۴۲.
۸۸. همان، ص ۴۳۰.
۸۹. همان، ص ۴۳۱.
۹۰. همان، ص ۴۳۲.
۹۱. همان.
۹۲. همان، ص ۴۳۴.
۹۳. الهدایة الکبری، ص ۳۵۷.
۹۴. کمال الدین، ص ۴۷۴.
۹۵. الغیبة (طوسی)، ص ۲۲۹.
۹۶. این روایات را می توان در کتاب های هم چون الغیبة نعمانی، کمال الدین شیخ صدوق، الغیبة شیخ طوسی و... ملاحظه کرد.
۹۷. اصول مذهب الشيعة، ص ۱۰۲۴.

۹۸. الغيبة (طوسی)، ص ۲۲۹.
۹۹. همان، ص ۲۲۹ - ۲۵۳.
۱۰۰. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۲۵.
۱۰۱. شیخ مفید، رسائل فی الغيبة، تحقیق علاء آل جعفر، ج ۱، ص ۱۲، چاپ دوم: دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ قمری.
۱۰۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۸.
۱۰۳. محمد بن مسعود السلمی السمرقندی (العیاشی)، تفسیر العیاشی، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۱۷، چاپ اول: المكتبة العلمية، تهران ۱۳۸۰ قمری.
۱۰۴. البته با نگاهی دقیق تر، کسانی که در این برهه می زیسته اند به اصل امامت و این که یک نفر از خاندان پیامبر گرامی اسلام امام زمان است، اعتقاد داشته اند، ولی شخص او را به صورت دقیق نمی شناخته اند و به اعتراف عالمان اهل سنت چنین معرفتی نیز از مصادیق حدیث معروف پیامبر گرامی اسلام است. ابن حزم در شرح حدیث پیامبر گرامی اسلام چنین می نویسد: «ان قيل: قد مات عمر و جعل الخلافة شورى فی ستة نفر عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن أبی وقاص و طلحة والزبير و أمرهم أن يتشاوروا ثلاثة أيام فی أیهم یولی قلنا: نعم و ليس فی هذا خلاف لأمر رسول الله . الذي ذكرنا لأنه استخلف أحدهم و هو الذي يتفقون علیه، فعثمان هو الخليفة من حين موت عمر و الناس تلك الثلاثة الأيام بمنزلة من بعد عن بلد الخليفة فلم يعلمه بإسمه و لا بعينه إلا بعد مدة فهو معتقد لإمامته و بيعته و إن لم يعلمه بإسمه و لا بنسبه و لا بعينه.» (علی بن احمد (ابن حزم)، المحلى، ج ۹، ص ۳۵۹، انتشارات دارالجيل، بیروت، [بی تا])
۱۰۵. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶.
۱۰۶. محمد صالح مازندرانی، شرح اصول الکافی، تصحیح علی عاشور، ج ۱، ص ۳۵۴، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۲۱ قمری.
۱۰۷. أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر)، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵، چاپ دوم: دارالمعرفة للطباعة و النشر، بیروت [بی تا].
۱۰۸. أحمد بن شعيب النسائي، شرح سنن النسائي، ج ۷، ص ۱۲۳، چاپ اول: انتشارات دارالجيل، بیروت ۱۴۰۷ قمری.
۱۰۹. اصول مذهب الشیعة، ص ۱۰۲۵.
۱۱۰. کمال الدین، ص ۴۳۰.
۱۱۱. همان، ص ۴۳۱.
۱۱۲. الغيبة (طوسی)، ص ۲۳۷.
۱۱۳. همان، ص ۲۳۹.
۱۱۴. کمال الدین، ص ۴۵۳.
۱۱۵. همان، ص ۴۷۵.
۱۱۶. همان، ص ۴۷۳.
۱۱۷. محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی (شیخ مفید)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق: مؤسسة آل البيت ، ج ۲، ص ۳۴۰، چاپ اول: انتشارات مؤسسة آل البيت ، قم ۱۴۱۳ قمری.
۱۱۸. همان، ص ۳۵۱.
۱۱۹. کمال الدین، باب من شاهد القائم، ص ۴۳۴؛ الغيبة (طوسی)، فصل الکلام فی ولادة صاحب الزمان ، ص ۲۲۹.
۱۲۰. و فی رواية ثانية ان حکيمة فقدته بعد سبعة ایام.
۱۲۱. الغيبة (طوسی)، ص ۲۳۶.
۱۲۲. همان، ص ۲۳۷.
۱۲۳. همان، ص ۲۳۹.
۱۲۴. کمال الدین، ص ۴۲۹.